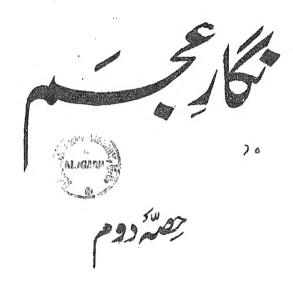


المرووم



(1

00 مراور داق اشدرزان عربك ينديثين آگره وينورطي 415 35.A

M.A.LIBRARY, A.M.U.

PE7266

1996.93

## فرستمان كارتج صدروكم

-Sed	مضمون	نميتهار
4	انتخاب خارمستان ( لطائفتْ وحَكَامات).	1
id	انتخاب بهارستان جامی (مطائبیات و مکایات)	7
mm.	ا قوال زرين -	pu
Pr +	انتخاب العت ليذ	4
MA	انتخاب رتبنات عالمگيري	۵
24	ونتخاب رسيت الزيال-	4
04	ذكرهلوس نصيرالدين محديهالون بإدشاه	4
41	و كرسلطنت عرسٌ استياني علال الدين محداكيرما د شأه غازي	^
	انتخاب اخلاق محسني ١٠٠٠	9
	(هم)	
<b>A</b> +	انتخاب سكندرتامه نظاي-	1.
16	انتخاب بيندنامه عطار-	11
l o paul	انتخاب بومستان سعدى	Ir

بانهام خواجه فراست سین پنجر ساگره اخبار مربی برگیس گره طبیدنهم-جهوری سیم اداع

# النخاطي نِشاك

الطالف وكايات)

(۱) ابراہیم ادہم ازھو فیان دمنق برسید کدسیرت شما جست گفتند اگر بیا بیم بخوریم واگر نیا ہیم ۔ صیر کنٹی۔ ابر اہیم نخبذید وگفت سکان بلخ راہمیں حالت است گفتند سیرت صوفیانِ بلخ حلیبیت۔ گفت اگر بیا بند اینار کنند واگر نیا بندشکرکنند۔

(F)

دقة شخص بنزدي طبيب آمد كدورمز اجم تغرب بداشده است تدبيرين گفت تغير معبيت گفت بين ازي هر بایدا دلست مان می تور دم ومیش ده وضفت نسبت مجبوع پنجاه بود به اکنون سی بین نور ده نمی شود به گفیت سهل است مطبو نے بخور يريفضيل عناب دومن يسببال وكل منقبته يك من - درصار ا بر بر بر الست من ما ند- تر بجین ده من بشیر خشت پنج من در آن آب بخوش من بخیر من منازم من بخیر من منازم من منازم من منازم من منازم من منازم من منازم منازم

(۳) دوکس درقطغهٔ زمینے نز اع می کردند- مهر یک می گفت از آل من است بین علیل علیالسلام آ مزند علیلی گفت زمین چیزے ريگر مي گويد گفتندچيرمي گويد يا گفت زمين گويد مهر دو از آن من اند

بقراط حكيم تمرتئبه لو د درعلم كه شخته نها ده بو د و بر ال تخرت نفت ا حوالُ آسمال مشاہرہ می گرد روز سے از تخت فرود آمرہ بودی ﴿ شاگردے بامتحال درزیر مهار باریخت جار درست زربہادیا چول برتخت برآ مد در آسان مگاه کرد گفت امروز آسمال را بانداق سطبرى درست كؤدنز ديك نرمي سبير 

أورده الركه امام جفرصا دق رضي الترعندرا غلام بود-ر وز ب بخیا نے گوش وسے سالید-غلام آسے زد- اماملشمان شدودرمين غلام برنسست وسوكند دادكه بمجافات كوشم مبال غلام گوش ا ما م تزم بالید- ا ما م گفت اے غلام جبرا می با می کنی وسخت اثر نمی مالی گفت از کسے که توخی ترسی من نیز می ترسم امام ازیس خل ساله ترکسیت واورا زمال خود آزا دکرد-

دمستق يسيرت بسب خفت مشرمب بهاد بال يترسم. (۲) مجوع عرتی نبگارید

وقت طبیب مزاج - قطعه حکیم علم - امام - علام - رسی در سراه مراج اوال الیتیال بنولیسید - رسی لفراط و الراهیم ادیم که بودند و احوال الیتیال بنولیسید -

(سم) حكايت المام خعفر صادق وممة الشرعليدر العبارت وديدل كرده

(1)

آورده اندکی جفر بر کمی ادبیب ماموں بود- روز سے ما در مامول کسے را فرستا دکہ ماموں را ادب کن که درخانه ہے ادبی می کندو اوپنوز نبایت فورد لودتا اور ابرکیشت کشیدند و چند تا زیا نهٔ محکم نزد- جنا تکہ از الم ما موں حین د قطرات اسٹاک بر دخسار که روال کردر فرد- سه

فرو- مه بهنوزم وقت بیری مهت بریاد جفائی مکتب و تادیب اُستاد که ماموں را به بنید - ماموں در حال حیثماں را باک کر دُو در صدر بنعظیم مبت واجا زت داد که در آید- جعفر سریکی گوید که فریر آید و من از حدیث مولیمی نبودم بنباید که شکایتے سپیش وزیر کند- ازیں مفی بیج نه گفت و کلات لپند یده گفت چ ل دزیر برفت من ا درا عذر خواستم و گفت از کر ده لیشمان بودم که از من بیش وزیر سکایتے نرود رگفت معا د الدر که از اُستا و

نو دمشکات کم قریمتابه بدری دمن سرایش می د انم که ایس

تا دیب برائے آل کردی که فردا کربزرگ شوم و چیل از فوردی بر آیم و تا دیب دیده باشم مرا بر بیجاره گان در تعذیب ترجم آید-بر ملی گفت اورا د عاکر دم و برعفل ولطف و فهم و سے آفرین منو دم و مخلافت و سے اُمید وارکٹ تر نظم -بهرکه دارد نورعزت برجی بر برتواز طفلین ورکسیالود مرد مال گویند بهرموه کاین نیک با شدیر گلین بیدا بود

در روزگارسیلهان سنم برصلوات الدعلید نسپرے با پدر در حالت مستی بے ادبی کرد - طبا نخچ بزد - ویک حیث میر برراکورکرد-پدرشکایت مبین سلیمان برد- نیبر حوب از مستی به بوش آمد-اورا گفتند که چرا جنین کردی - نیبر نینجیان شد- کا ر و مرداسشت، دست خود را بسرید - قطعیم

فدمت ما درویدر بہی بیات بندگی فداست اے دانا از کلام فدانخواندستی تو ویا لوالدین اَحْسُاناً سلیمان ببسروا طلب کرد - ببسر آید دست بریده را آورد -پدر آن حال بدید فریا دوز اری بر آورد - و انتقام نظلم خود بگذاشت دگفت کاش بهر دو حیشم من برکشیدے و دست ۱۲ نو د نبر پدیے ۔سسلیان علیہالسلام راا زگریہ اور جم در دل مد جبرتنل آمد و گفت موعاکن سیلیان دعاکرد۔ مبر دو تند رسست

بيخ ىشماب الدين سهروردي را يا تمغا چي نديم يسلطان خصوصت افناد-نديم كفت امروز حال توباسلطان مكوم -شنخ اكفت شب حال تو بارنحان بگوئم - ندئيم با مدا دبيش سلطان رفت و گفت كرسالوست را در ملكرت ريا كر'ده كه ندتيم بتر ا مي آ زار د-سلطان گفت فرداه کم کرده سود يشيخ نما زخفتن لمحزار و هسياده در خلوت ببندا خت وسر محضرت من مرداخت وگفت فطا راڭدامىت تە تايندگان ئرا ئى رىخاند- ازگوشە مومعى آوازے شیند که انسنب ایں علم کردہ سٹود۔ چول سح شدند یم را " ستي گرفت و يا مدا د كليدسر دكرد شلطان نز د يك ستيخ آ مدو عذر خواست يمشيخ كفت اور أمعبودك بود- ومراييز معبود هر دو حاجب فورتمبو دان خود ما عرض داستيم بمعبود

(1)

آورده اندکه علیه استگام از ابلیس برسید که کرا دستن تر داری گفت فاسق جال مر در او گیز باربرسید که کرا دوست تر داری گفت نرا برخیل را گفت مجب رسبب گفت بهبردوجهال آنکه فاسق جال مر د به تو به به بداست برسد دلذت بهردوجهال یا بر آمازا برخیل به ستومی مجل به کفرو ضلالت افتد د بهردوعالم ر بخ و محنت بنیر و قطعه -

این فاسق سفله اندبا بوده اندنه امدو دست دار بهتر خاریکه دروتر انگبیست از سدرهٔ بے کنار بهبت مر مشقم رسو الات مشقم سو الات

(۱) تخلیل صرفی مکینید-

رونر سبوز - تانریا نه مسلمان - بگنداست کرده سنو دیسالوس. رسیا بد۔

(٢) جموع عربي بنوليسيد-

بر کلی - الم - و زیر معنی - دعا بسلطان - صومعه - زامد -

رس) در اُر دوئے تو دسگارید

(الف)نشسة بو ذندكمه ميكه از در در آمد ... مراير

۱۳۸ بیچارهٔ گان در تعذیب ترخم آید-دب در دو زگارسلمان پنمیبر . . . . نو د بالو الیک پنی آخسانا-( ۲۲ ) جعفر برگی و شیخ شهاب الدین سهرور دی کد بو دند به (۵) ابلیس کرادشمن ترو د وست تر دار د و چرا به (۲) مکایت جعفر و مامول را ابفارسی خو د مبولیسید- روس که در دیده با شرم در سنود مطلع بایین نواندوز برآل کارگرهرد دار د طبع بهین که نامش نهی تی مرد (۲)

(۲) نا بنیائے درمژنب تاریک پڑا نے بدست وسیو کے بر دوش در را ہے می رفت فقولے در را ہ بادد و چارشدوگفت ۔

"اے نا دان روزوشب پیش توکتیاں است وروشی و ناریکی درختم تو برابردای چاغ را فائدہ حبیب یک نابنیا بخدید وگفت کا س جرانح از بهر نو دنمیت از برائے چوں تو کوردل بے خبراست میں اور دل ہے خبراست میں اور دل ہے خبراست میں اور د

تا بامن مهلونز فی وسویم شکتی . قطعه حال نا دال را بازنا داری داند کسی

ارهپه در داخت فرون از بوهی سینا به گون نا مبیا مزن مروم زسینا تی زده دن نا مبیا مزن مروم زسینا تی زده زانکه نامنا کار توکیشتن سینا به د

(۳) معلے رالبیر بھارشد جوں مشرف بدموت گشت گفت عمال را معلے رالبیر بھارشد جوں مشرف بدموت گشت گفتہ میں کنوریہ

سیا در مدر تا اور البنوید گفتند میشوزند مرده ست می گفت "با کے نبیت ر این زمال که از عنسل فاریخ سنود مخوا بدمر دی

# أتخاب بهارتنافى

### (مطائبات وحکایات)

(۱)
فاضلے بیکے از دوستان ما دق نامُد می نوشت شخصے در
پہلوئے اولٹ ستہ ہو دیگوشہ جینم نوشتہ اورامی خواند بروسئے
آمد نوشت اگر در پہلوئے من ذر دے زن نہ مرقے نہ نشستہ ہوئے
دوے نوشتہ عمرانمی خواندے ہمہ اسرار خود منوشتے ۔ استحض گفت
کہ والشر ما مولانا ہیں نامئر مامطالعہ نکر دکہ ام گفت" اے نا دان
لیس ایس کمی گوئی از کہا می گوئی کے قطعہ

هركه دركار خولیش مبین ازوقت می نماید نخب كم طبع سنته ،

رمم ) کوزلینے راگفندکری خواہی خدائے تعالیٰ لیٹن تراپوں ديكرا ل راست كنديا أكالبيت ديكرال جول توكورسا زد كفت

آنکه بهررا جو ن من کوزگر داند نا بال حیثے کمالیشاں درمن نگریسته

ا ندمن میز بهمال حتیم در الشال مبکرم قطعیر نعرش آنکه صم بعیب طعیذ بر توزند سرغم و کے زہمال عیب بنے شیبی

طبیع را دیدندکه میرگاه بگورستان رسیدے روابرسرکشیرے ۔ سبب آن راسوال کُر دندگفت " از مردگان این گورستان بشرم دارم کربرکدی گروم ضربت من خورده است - دوربر که می فکرم

مشرمت من مروه است ـ ریاعی اے دای تو درعلاج بیارعلیل برته مدن مرکب قدوم تو دلیل درکتورمات منتب جال شدن برداشتهٔ زگردن عزرائیل

روزے درتصل بہارال با جمعے از دومستهاں ویا رال بہوا ئے صحرا ورمثنت بیروں رفتیم عیاں درمو صفح خرم م مهاختیم وسفرااندائمیتم سکے از دُوراں را دید ۔ رود ہو درا بانجا انبديكے از حاضران سنگ ياره برداشت وخيال كه نان دريش سگاں اندا زندمیش وے انداخت ۔سگ آنرا یوئے کرد۔ ویے توقف بازگشت بهرهند آواز دا دند- النفات نکرد- اصحاب زال نتعجب شدند - میکه از آن میان گفت می دانیداین سگ چگفت ۹ . گفت این برنجتان از بخیلی وگرسنگی سنگ می خورند ارخوان ایشا**ل** چیر توقع دامثت واز سفرهٔ ایناں چیمتع توال گرفت <sup>می</sup> قطعه نوا جہ جو ں افکندخوان نز دیک دور منطوبہرہ بروائجا ہے دریگ خطمسکیں گربه ازنز دی*ک چوب بهر*ی بیجاره س*گ ازو درسنگ* 

گفت" ہیج شعرے بتازگی گفتہ اوری و مرکسے نخواندہ باسٹی ک

۱۹ گفت" آرے یو گفت" بخواں <sup>بی</sup> خواندگفنت یا ر د بیگر بخوال مُن بخواند ناسه نوبت گفت ُ مبرخيز كه نخات يا فني اين مشعر در د ل توگر د شده بود وخشکی آن به بیرو ک سرایت می کر دیول اند دل خوربيرول كردى خلاصي يافتي -

### مشقى سوالات

(۱) هجوع عربی بنولیسدنه

شاعر- فاضل یشخص-طبع- خصم عبیب - سوال - رائے \_ دلیل -

دومستال نشسته بودك بخوانده ام - "اريك نشكني كوزلشند -گورمستان - فدوم - توال گرفت . گرسنگی .

دس) محکایت نابنیا را بیمیارت خود منولیسید-

(۷) طبیب جرار دا برسری کشید ؟ ده دردل شاعره گره شده بود وطنسيب جرمعالي كرد و

( ٢ ) فأر دوترجمه مكبند :-

(الفت) نامنیائے درشب تاریک .. .. .. وسپورشکنی

رب) کوز کینے را گفتد ، ، ، ، ، ، بعیب خود مبی (ج) روزے درفصل بہارال ، ، ، ، ، جہتمتع توال گرفت

حالات

(1)

ازعبداللرا بن جفرصی الله عنها می آرند کدروزے عزمیت سفر
کرده بود - در نخلت ان قومے را دید فرود آبار و غلام سیاه نگهبان
آن درختاں بود - آل غلام را دو قرص ازخانه آباد - بیش و سے
سیک الیتا دہ بودیک قرص بیش دے انداخت بخورد و بیجہ سیک را نیز ببندا خت آل راہم بخرد عبدالله رضی الله عندا زفیے
دا نیز ببندا خت آل راہم بخرد عبدالله رضی الله عندا زفیے

ر بیر بیدا می را مهم بررد باد ما دیری فرمود و اورا پرسید که هرروز قوت توطبیت کفت انجه دیدی فرمود و اورا پرفنس نود انتار مکردی گفت و سے از ما غریب است چنیں گمال می برم که ازمسافت دُور آمار داست و گرسنداست سخوان تم که و سے راگرسندگزارم بیس فعمش که امروز چیدخواسی فور

كفت روزه بنواهم واستت عيدالنهريا نو دگفت كههم خلق دسخا مراملامت می کنند وایس غلام شی ترست پیس آل عسمام را نفنس سک را سیک و تفرُیان سرسگ نفس هرکه کرد امیث ( ۱۲ ) ين ليمان بن عيدالملك كومد كه در آل وقت كه نومت خلافت ازبنی اُمیّه به بنی العاس انتقال باقت دینی العیام یتی اُمیّدرا می گرفتند دی مُسَنّتند-من بیرو ل کوفیرمیر یا م سِرائے ربیح امشرف بورنشسه بودم - دیرم که علها سے سیاه ازگوفه بيرول أُيد درخاط من ثين أمّا وكه آن جاعت بطلب مي أيند -ا زبام فرو مرا مدم م<sup>ر</sup>بکو فه <sup>در</sup> را مدم بریج کس رانمی مشنبا ختم کدمین وے بنہال مشوم بر درسرائے برزگ رسیدم درال دم دیکرم کھ مر دے خونصورت سوارالیتناد ہ است دیمیجے انزغلاما دیم ُخاد ما گر دا دبرآبده درمیش آبرم-سلام کر دم گفت توکیستی و حاجب آنو علیبیت گفت مرد سے ام گرنجیہ وارتصم ترسیدہ بمنزل تو بنا ہ اور و ام- مرابمنرل تود در آورد- ودرجرة كرنز مكتم ف أودنيشاند-

چندروزاً نجالودم بدبهبرين حال برج دوست ترمى داستم- از منطاعم ومشارب وملالس تهريسين من حاضر بود و ازمن بيج بمي بريسير هرر وزیگیبا رسیواری ست و با زمی آیدیک روز ازوپر سیدم که ہرروزترا می مبنیم کهسو ارسِّوی و زو دمی آئی۔ بچیے کا رمی روی ہِ ابراييم بيك ليمان بدرمراك تتراست وشعيده ام كرينال شده ت - ہرروز می روم بامید آنکدشا پرکہ دے یہ اسائم وقصاص مپرا زونستانم چ<sub>و</sub>ل این را شنیدم از ادبارتود در تیجب ما ندم کهمرا قصا درمنز ل کشے اندا خت کہ طالب قبل من است ۔ از خیات خود سیرآ مدم - آل مردرا نام وے و نام پدروے پرسیدم -د انستم كه راست مى گويدگفتم" ا ب جوا نمروترا در ومدين حقو ل سيا رالست واجب است لبرمن كديز صهم تود لالت كنم وايس راه آمد شدير تو كوتاه گر دانم-ا براسيم ن سليمان منم - خون پررخو دار من تخِواه مُنْ آوازمن باورنكر دوگفت ازحيات نؤدية مُنْكُ آمد هُ • یخواهی کدمخنت خلاصی شوی گفتمرلا ، دانشرمن ۱ و راکشته امنشانها لَفتم دانست كه راست مي گويم - اربك ا وبرا فروخت ويتان و سرخ مِند زما ف سردر مين انداخت بعدازال گفنت زود با شدکه به پدررسی داد نو د آزتو خوا برس زینهار سے که

۲۳ داده ام باطل ندکنم برخیز و بیرول روکه برنفس خود ایمن نستم -مبا دا گه گزندسے بیتو رسانم- ایس گفت و منزار دینارعطا فیرمو د - کبگرفتم-زمر د ان جهال مردی بیا موز بوائمردا إجوانمردي سياموز زبان ا زَطَعَن يَدُكُو يَا لَ نَكْهَدار درون ازكس كين جويان نهجيرار كهآل بدرخمنَه درا قبال ودكرر بکوئی کن ماں کو باتو بد کرد مُكَّرِد دح بتوان نيكو تي ماتر یو آئیں نکوکاری کنی ساز روباع باگرگ دم مصاحبت می زود قدم موافقت می بنیاد ساع گذرشنند در استوار بود- و دلوارْ رِفار رُوآل گرد مزند- تا بسوراف رسیدندکه برروباه فراخ دیر گرگ تنگ روباه آسال در آمد دگرگ بزهمتِ فراوال-انگور ما دیدند- دمیوه بات زنگا رنگ یا فتند - رو باه زیرک بود- حال مبرون رفتن را ملاحظهٔ نو دوگرگ غافل خيد انكه توانست بخورد - ناگاه باغيان أنگاه شديو ك بر داستنت درویئے بالشاں نہا د- مویاہ باریک میان زوداز

سوراخ پررفت وگرگ بزرگ شکم در آنجا محکم شد- باغیال بو ہے

رسید چربرستی کشیر خیدانش بزدگه گرگ نه زنده نه هر ده بوست وریده لینم کمندیده از آن مگنائ کے بیروں رفت - قطعه-زورسندی کمن لے توام زبریہ کا خرکا ربوں نواہی دفت فرہربت کرد لیسے نعمت و ناز زاں بنیدلیش کدیوں نوائی ت (سم) گرڈد ہے زہر مضرت درمنیش و تیر درکسین عربیت سورکرد ناگاه لیب آسیے ایک بید شک فرد ماند مذیا ہے رفتن نه راسے بازگستن سنگ

گرد سے زبر مضرت درمنیش و نیز در کنیش عربیت سو کرد ناگاه بر آنے اس پیرفشک فرد ماند نه پائے رفتن نه را ہے بارگستن سنگ لیشت این فنی رااز و سے مشاہدہ کرد برو سے ترجم نمو د و مرابشیت فود سواد کرد و خود را در آب انداخت و شناکان ن روسجا نب دیگر نهاد درآن اثنا آواز بگومشش رسید که کرد دم چیزے براسیت فیے می زید برسید کہ این جہا واز است ہواب دا د کہ این واز نین من است برلیشت تو ہر خیری دانم کربران کارگری آیرانا عادت خود نمی توانم گذاشت ۔

> نیش عقرب ندازیے کیں است مقتفائے طبیتش ایں است

سنگ بینت باخودگفت کرمیج بدارین نبیت کدایں برسرشت راازیں خو د بدبر بانم ونیکوسیز بان رااز اسیب و سے خلاص وہم کاب فرو رفت وو سے راموج براد دگویا کہ ہرگز نبود-

برگوانے که دریں بزم گهنشروفساد تازصرصله برلحظه از وساز دہند به از ال نبیدت که دروج فناغ طافوات وسے زبرتانعی خود طلق از و بازر بند (۵)

موش خدسال در دکان خواجه بقال بود-ازنقلها کے خشک و میوه بائے ترمی خور دیخواجه بقال آن رائی دید واضافس می کرد و از بحافات وے اغراض می نمود - تاروزے حرصش برآن درشت مگر ہمیاں خواجه بسریدوا زرمگرخ وسفید ہرجے بور بخاند خود کسٹید خواجه بوقت حاجیت دست بہمیاں برد، جوں کیسئد مفلساں ہتی یافت دچے ل مور کا گرمسئگاں خالی۔ دائشت کدایں کا رموش است گرم

بوقت حاجرت وسك بهيان برد ، بون ميسة عسان ، ن به دو روس ميسة عسان ، ن به دو روس ميسة عسان ، ن به دو روس ميسة عسان ما روس است گربه دار کرد را به دار از در يائة اولست و بارا شت و بارا ره در ما مند عوران را بدانست و بنال ن را برفت که آن سوراخ را بکند چنان کرد چن نجائه و سيدخانه دبيد

ئْ و کوکان صرافان سُرخ دسفید ربهم رئیمهٔ و دینا رود ربهم با بهم امیخهٔ -فی خود بیرون آورده تصرف منود - وموش را بیاورد و به میگال گربهسپرد تا جزائے نود دیدانچه دید ومکافاتِ ناحق شناسی خودکت پرانجیکشید

### قطعه

گرسوروسترے مست و لعیال جہال دا خرم دل قانع که زهر شوروسترے سست درعر قناعت مهدروح آمدورفت

دروم فرج نیست مگر در دسر سرمست (۲)

روبا ہے برسرراہ ایستادہ بود وحیثم مراقب برجی است
نہا دہ۔ ناگاہ از دورسیاہی سیداشد ۔ چوں نز دیک رسید دیدکہ
سیح درندہ گرگ باسکے برسر دوستانِ صادق ویاران ناموافی
ہمراہ می آیند۔ نہ آل راازیں توہم فریبے دنہ آل را دغدغہ آسیے
دو باہ بین دوید۔ وسلام کردوظیفہ احترام بچا آورد و گفت۔

در بحدالله کرکس دربیذ بهر نازه بدل شد- و دسمی قدیم بدوستی مدیدعوض گشته- اما می خواهم که بدائم سبب معبئیت شاکمیسیت د باعث ایں امینت کیست ک سگ گفت امینت ما دستمنی مشال است و اما و ستمنی کرگ و سنبال سنعنی از بیا بال است و سبب دشمنی من با و ئے آنکار وزے ایں گرگ که امروز مرادوت و فا قب و ہے دست دا دہ برممر ما حملہ کرد و یک برہ بربود من چنانچہ عادت من بود ورفقائے وے دویدم تا آل برہ از دے جنانچہ عادت من بود ورفقائے وے دویدم تا آل برہ از دے

چنانچہ عادت من بودور فقائے وے دویدم تا آل ہر ۱۵ زھے بہتائم ۔ بوئے رسیدم چول یا زآ مدم ۔ شاں چوب دستی کشیدو بے موحب مرا برنجا نید من نیز رابطۂ دوستی از و کے ستم و پرشمن قدیم بروستم "

مصفحم بهتمن دوست سوزال ساکن بهرگز به تینع دستمنی نخراشدت پوست کمن با دوست چندیس دشمنی ساز که برزعم قو با دستمن سود دوست (۷) سیکے روباہ راگفت میں قوانی کم صد درم بتانی و بینیام بسکان

ده رسانی "گفتن والنه اگرچ مزد فراوان است ما درین معامله خطرهٔ جان است " قطعی از سفله نیل محرمت امید دانتن کشتی نموج نورکه دریا فکندن ست پین عدور پوشد ال نهرهاه مال خود را لویطهٔ خطرهان فکندن ست سکے اربہر طمعہ بردر دروا زہ سٹہر رسید۔ ایستادہ دید کہ قرص نان کے درال گردال از سٹہر سیرول آ مدور و نے تصحیا نہاد۔ ساک در دبنال و سے روال شد و آواز داد کہ اسے قوت تن وفریت روال دائے آرزوئے دل و آرام جال عزم کجاکردہ ۔ وروسنے بحیہ آورد کی گفت دریں بیابال با جمعے از گرگان و لیکھال آشنائی دارم ۔ احرام زبارت دریں بیابال با جمعے از گرگان و لیکھال آشنائی دارم ۔ احرام زبارت

دری بیابان با بین اور مان و بین از این از بیان بازی و دمان سیرو الینان البتدام ساگ گفت مرامترسان که اگر گیام نهنیگ و دمان سیرو بینگ درروسی من در تفاستی قوام داز تو چداستندنی نه-

قطعه خالی ند شوم زارز و بیت انم که بعمر نولین هسسرگر. گرگر دِ جهال بهب بگر دی ساکن ند شوم زمبتجو میت

سَكَى راگفتندَ مندب عبيت كداز درمهر خاند كدباستى گداگردال خاند نوال گذشت ؟ "گفت" من ازمِص وطبع و درم وبه بےطبعی د قناعت مشہور ازغوانے بہنگ نانے قانع ام واز بریانے خشک

استخوانے خور مسند-ا ماگداسخ که حرص وطمع داری هوع وسنکر شیع - نانِ یک مفتداش درانبال - وز بانس درطلب نان یک ۲۹ مثند جنیال مندائے دورہ واش سراستیت وعصائے در اور و اس درست تناعت از حرص وطع دوراسست و تالع از در اس طامع نفور " قطمت

طامع نفور یک قبطه می در به و مرع و مرع و مرع و اربست و مرح و مرع و مرکز آرزوشکست برما که و مرکز آرزوشکست برما که و مرکز آرزوشکست (۱۰)

از المرس المرد ما من من من المرس و حرمه ادرو مست المرس و باه بچه با ما در نبودگفت المراحیله بهایموز که چه سرگشاکش سک در مانم منود را از ال برمانم کنگفت اگر چه خیله فرا وال است اما بهترال است که خانهٔ خود به نشینی - ندا و ترابین دنه تو اورا بینی -

وطعم چسفلاسٹودت تصم آن ندازیزد است که درخصوست و سے مکردهبارسازکتی ہزار حیلہ توال ساخت وزم به آل به کہ ہم زصلح وہم از جنگش احت رازکتی (۱۱)

(۱۱) مورے دیدتد بزور مندی کرنسته و ملح را دہ برا برخود برختم بنجب گفتند " این موررا بربینید که باین ناتوانی بارے را باین مرانی چیل می کشد یه مورد با ایسخی نشید کند در و گفت در مردال باررا به نیروت بهمت و با زوئے جمعیت کشیده اند منه بقوت تن وصحت بدن یه قطعیم بارے که آسمال ذرمین سرکشدازال مشکل توال ببا دری بم وجال کشید بهمت قوی کول زمر در مروان عشق کال بار را بقوت و بهمت تواکشید (۱۲)

الما ) اشترے مہارخودرا دریائے کشاں درصحا می جرید بموش ہوت رسید۔ و دے راہ خودرواں شریشر از آخیا کہ نطرت اومتصور را لقیاد گرفت و بنی ندخودرواں شریشر از آخیا کہ نطرت اومتصور را لقیاد است وجرات اومجول برعدم می لفت وعیاد با وموا نفت کر دچ ل چوں بنیاند اور سیدسوراح دید بنایت تنگ گفت اے محال ندلین ایں چہ بود کہ کردی ہم خاند توجیس تنگ وحید می بین برگ ندخاند ا ازیں بزرگ تراخوا ہر شد و ند حیث کمن ازیں خرد میان من و توجیون

۳۱ چوں روی راہ اجل زیں سال کری مبنم مرّا دِر قفااز یا رِحرص دا زامت تر وار ما بار بائے خولین را چیرے سک گرد ان کرنمیست (۱۳۹۱) شغالے خروسے را درخواب سح بگرفت فریا دیر دانشت کرمن مونس سيدارانم - وموزون سنب زنده دران - ارتشن من بدبيبير ونون الر جز بتدبیر ترد از سرفود دور مکس ایا گرشتر سب بتوال شور دشرے بتضرع مسپرراهِ خلامی که آبال! از بیش گرگذاری بترے گیرد پیز

برا فروخت - بياموز - برخيز - مي خوا مي ليستاني -د٢) جوع عربي نبكاريد:-

عزيميت مفر فرم - قوت منفس فلق سِنى منزل طالب -زمّه- واحب - دينار-عدو- مال. نُورٌ -

٣١) قصد البراميم بن سليان بالفاظ خود سبكاريد-

( ١٧) الفاظ ذيل رأ واحد مبنوليسيد :-مصاعم مستارب ملابس واطريمها رف وطائف اصدقاعوا

( ۵ ) ارتبال فت بنی امیة و بنی عباس حد فهمید مد ؟ به تفصیل منولیسید-

( y ) كَرْ دِم ـ سْنَكُ لَبِثْت را جِرا نَيْنْ زِد فِي دِسْكُ لَسِنْت ا رُوبِحِيرَ طوراسقام مَ وَا عِ (٤) دوستى سلك وكرك علونه ألقا ق أ قار ٩

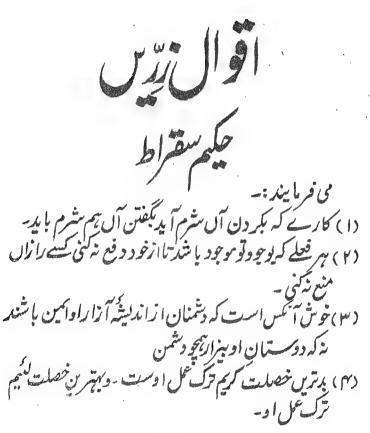
(۸) يارد وترجيد کنيد : پ

(1) رویاہے پاگرگ .. .. .. ازاں تنگنائے ہرون فت-

(ب ) يك روباه راگفت .. . . يال فكندن است -

(ج) امورے دیدن سال مال مال مال منت توال کشد - ا

( > ) شغالے عروسے را . . . . واگر نوابی لقه لقمه گردام



۱۳ ۳ م (۵) فاضل ترین علمها سه چیز است - سیکی انکه دشمن غود را دوست سازی - دوم آنکه ناوان را به تعلیم وترست وا ناگر دانی. سوم انكه ابل منسق وفخور را به نید دنصیحت بصلاح درآری. (۴) سقراط را پرسیدند که تونگری صبیت ؟ گفنت صحت بدن په (٤) سقراط را برسيدند شاگر د شاچه وقت بمال ميرسد وگفت آل و قت بستالش نوش قال و بالامت يُر ملاً ل نه كرده-

### فكبهم فلاطول

د۱) نام آنست که تورنولی*ن بنی،* دا تنکه پدر و ما در نها ده اند

رسان، على من المسار المست - زيراكه عبل قبيج ترازان (۲) انطلب عِلم حياكر دن نا سنرااست - زيراكه عبل قبيج ترازان

(١٧) كسي تعليم كنارمرد مال را بجيز كه خود نكند بمنزل شخص نابنيا است كه جراغ وردست دارد بجبت روشناني ديگران ـ

۵۳ عصر در کلام بمخونمک درطعام باید که نمک با ندازهٔ مصلح طعام وگریهٔ فاسد طعام -

(۵) چول با دستمن آغاز نجاصم کمنی از اطاعت غضب عذر کن که آل نترا از دستمن دستمن تراست به

وی درولینتے کہ از مردم گرنیاں باشد بااو درآ دیز وآ نکہ در رہے۔ درطلب مردم باست دا زونگریز ۔ اگر درنسکی رنج بری، رنج نما ندونیکی ہاند واگر دریدی

(۵) اگر در نیلی رخیج بری، رخیج نما ند و نیکی بها ند واگر در بدی اندست یا بی لذت نما ند و بدی بها ند به (۸) با دوست معامله چنال مکن که مجاکم محتاج سنوی و دارشمن

(۸) با دوست معاملہ چاں میں لہ مجالم محاج سوی۔ ویادہمن معاملہ جیال کن کہ اگر ہجاکم عرض رووظ فر ترا باشد۔ (۹) بخواب و اسالین میل مکن الابعد ازاں کہ درسہ چیزے محامہ نذیب

نفس کرده باستی - سیح آنکه تا مل کنی که درال رو زیرج خطا از تو واقع ست ده بانه - دوم آنکه اندلیث تا درال روز بهیچ خیراکستاب تمود کا یا نه - سوم آنکه بیچ عمل رقفه می در در باید

(۱) افلاطون برابرسند كەتعلىرتاچە دقت سخن است گفت ئال دقت كەعمىپ جىل است .

#### ۱۹۹ حکیم ارسطو

می فرمانید: -۱) در دنیا تیج چنرے برائے آ دمیال از با دشاہ نیک بہتر نبست و بہجنیں از با دشاہ بدبد تر۔ (۳) باکسے آسٹن مگرکہ اگر ہا زیس سٹو درنجیدہ شوی۔ (ساکا رآسال کہ نفع آل بسیار باسٹ کم گفتن است ۔ (سم) اگر درو لیننے بنو دیے قضیلت سخاکے ظاہر شدہے ، واگر گذاہ نبود ہے صفت عفو کے نظہور آ مدے ۔

(۷) از استا دېرسيدم چېرچېز است کړمعيټ را بڅر دگفت طبع. (۳) انچې در دست من است منی دانم از بېرکسيت و وانچېنسب من است نمي د انم که در دست کسيت ـ

(۷۷) از استا دىرىسىدەنىكى كردن بېتراسىت ياازىدى دُوربودن گفت ازېدى دۇربودن سىرېمەنىكى است -

(۵) کلیم آنست که اگرترش روستی سخن ملخ گوید جواب شیرین پر چول صولت عضایب اولغامت رسار ناموش ماند و مبین مستی عقوست میشم فروخور د-

الخفر حال شعادهم

ی فرمانید: (۱) سیجیس تواضع نتمود که خدائے تعالی اوراعز ستے نیفزود-(۲) بارسائی زبان درخاموشی ست -

(۳) شرم مکنیداز اندک دادن ، که محروم کردن اندک تراست -(۴) جرآن دستنے کوادے احسال کن دوست گردد- گرنفس را

۳۸ چندا نکه مدار امبیش کنی مخالفت زیاده کند-(۵) عدل مک ساعت بهتراست ازعباوت بهفنا دسال ـ (4) حسد کردارنیکورا خِیال خورد که آنشس بهیزم را (۷) علمار ا مانت دارمینی برانند که با سلاطین نجالفت کنند یول كر دندخيانت كروند-

(٨) دور وواكر نيك سوندته م كروه نيك شوند- كے علماء (4) نوشنو دى خدا درخوشتو دى والدين است وغضب خدا

(١٠) برائة مهان تكلف كمنيدكه أنكاه اورا رشمن گيريد وبركه

مهان رادشمن دار د خدائے تعالیٰ اورادشمن دارو۔ (۱۱) اگرسائل قبائخ سوال بداندگاہے ازکسے بہج نہ طلبد- واگر كسے نوسيات كنشن بداندكا ب سائل را محروم نه

(۱۲) حق تبعالی سهگروه را دشمن دار د وسه گروه را تثمن نر-فاس را دستمن دار دوبير فاسق را دستمن تر- بخيل را دستمن دار د ولوا نگرنجیل را دمشمن تریمتکبررا دشمن دارد- و درویش

متكبررا دشمن تر- توعین سه فرفد را دوست دارد وسه فرفدرا دوست بارسایان را دوست دارد وجوانانِ بارسارا دوست تر دجوانمردا را دوست دارد وفقیران جوانمرو را دوست تر- ومتواضعان را دوست دار د دامرا سے متواضع را دوست تر-

### شيخ سعدى وهمة الشرعليه

می فرما نید : -(۱) ہمرکس راعقل خو دکمال نا پیرو فرزندخو دبھال -(۲) خبر کیہ دانی کہ دل میا زار د- تو خاموش باش تا دیگرہے مبارد

(۱۶) جرمایه دری مدر صورار دو و تا ما برماید. (۱۳) خدا و ندرتها رک و تعالی می داند و می پوسند- و پهسایه نی بنید-و می خرد برین -

و می حروست ر-(هم) کا ر مانصبر بر آید مستعجل کسیر در آید-(ه) میان دوزشن چنال گونی که اگر دوست گر دندسترم زره نباستی -

(۵) میان دودیمن چال نوی نه از دوست نر دهرسرم رره مهر ن. (۹) پهر گاه که با بزرگال ستیزد. نون نو دی رمیزد-

(٩) هره ه دبابرره کی بیرونه و کا و دن ریبرد (۷) گدایم نیک انجام بداز با دشاو نا فرعام-

(٨) لدّت انگورموه داندنه خدا وندميوه-

بهم (۹) اندک اندک خلے سود و قطرہ قطرہ سیلے گردد۔ (۱۰) اگر جرمٹ کم نبود سے بہتی مرغ در دام صیا دنیفیا دے بکرصیا خود دام بنه نهاد سے ۔ (۱۱) ہرکسخی کسنجرا زجراب برنجد۔ (۱۲) تا کار بر زربر آید - جال در خطرا گلندن نشاید۔ (۱۲) کالاسنے کہ قدر آن فروشندہ نداند۔ ازجا سے مفت یافتہ یا خانۂ کسے شکافتہ۔ (۱۲) را زرے کہ نہاں خواہی باکس درمیاں منزاگر چہدست باشد کرم آل دوست را دوستال باشد و بھندمسلسا۔

کرمرآل دوست را دوست ال باشد و بخیبی مسلسل .

(۱۵) همرآل سریکه داری با دوست درمیال منه واگر هید دوست مخلص با شدچه دانی که وسقته دستمن گردد - و بهرگرند سے که توانی بدستمن مرسال که با شدوقته دوست گردد - درگرآنکه داشت و کورد و درگرآنکه از ایک داست و کورد و درگرآنکه ا

(۱۷) و وکس م دندو تخسر نر دندیجی از آن که داست و نخود و دنگرآنکه دانست و نکود-(۱۷) نیک بخت آنسست که نورد و کشت و برنجست آنست که مرد و میشت

(۱۸) سیر مار مارست وشمن کوب کداندا حدی انحسنین خالی نیاستد

۱۳۹ اگرایس غالب آ مرمارکشتی واگرال ازدشمن رستی -( ۱۹) سه جیز بے سه چیز یا کدار نا ند- مال بے تجارت - وعلم بے بحث وملک ہے مساسب

(۱) سقراط فاضل ترین عملها کواگر داند ؟ (٢) سقراً طكال كرائ كويدع

( w ) نزدا فلاطون بچه وقت بخواب میل باید کرد ؟ (مم) درولیتی وگناه چرابدنیالازم است ؟

(١) أنحضرت صلى الشرعلية وسلم برائے علماء وا مراء وسائلان جه فرموده اند (٤) عَيْ تَعَالَى سَكُروه رادشُمن وسُه را رسْمن تر ويجيّان بسه را دوست وسه را دوست ترى دارد-الشال كيانندې اسباب دسمني و دوستي مېم ټولسيد.

(٨) سينيخ سعدي رجمة الشرعلية مراسخ نبها ل داشتن را ترحيمي فرما يندوج

### أشخالك

#### حكايت سندياد

چنیں گویندکہ در عہد خلافت ہاروں الرسید در سہر لنبدا دمرہ ورسے پوروبیناں حال کہ سندیا دحالت می گفتند- وہوستہ ہارئے گراں می بورد ۔ اقفا قاروزے کراں می بورد اقفا قاروزے ازروز ہاکہ ازائر آفا ہا ہیں می گداخت وازگر می بہوا جگر حریا می سوخت سندہ دیشتہ گراں می رفت ۔ تااینکہ بہ خانہ ہارکا کا نے رسید کہ آب دوہ ورف تہ پودند ہوا سے داست چوں ہوا سے گانے رسید کہ آب دورہ ہوا سے داست چوں ہوا سے ہیں سید کہ از ارتبال مصطبہ بود - بزرگ ۔ باربرال صطبہ کواست کہ از ارتبال میں معطر بروسے بیا مرال میں سیم

MY

هٔ ش وقت سنده درکنار مصطبهٔ سننست و در آن خایهٔ نغمه وا دا لإست خوش ونشاط الكيزوالجان گرخان لغمسنج بكرش آمر به نشاط اندر شِد - درحال مرخاسته نجانه درول رفت - درمیان خانه با غ دید نزرگ، - و در ال باغ غلامان و خا دمان و مهمه گونه اسباب عیش و بزرگی آیا د ه یا فت و انحطعام خوشبونمیشامش آمد - آنگا ه سهرآسان کرده گفنت اے پیورد گار و آفرید گار آ وائے روزی دہست د ہ جانوران إاز بهمر گنامان طلب آمزرش می کنم- واز شامت عیوب بسوئے تو ہا زمی گرد م- کہ کسے را در حکم توالحتراض سیت ۔ واز كردة توسوال نتوال كرد-توني آن دات ياك بركس راغوابي ب نیا زئتی ۔ وہرگرا خواہی محتاج کئی۔ سکے را عزت دہی وہریکے قبید ندلت بنی - تراسلطنت قوی و تدبیر نیکوست بهرکه خوابی روزی لبسمار ونغمت بےشار دہی ۔خیانگہ خُدا وند ایں خانہ را حبت بے یایاں ونعمت فراوال داد که کداز بہوائے خوب ومطحوم وشرف گوا رالذت بروتها م است- وعیش او در غایت اِنتظیا م- و بندگان فودرا بهر که هر حیسنرا دیدهٔ - آل دادهٔ - یکے درعیش و طرب است یکے درریخ وتوب سیح را بخت سروز است ول من نیره روز دلی ازال این ابیات برنواند راسات

صر کوم ازس گیند تنیر . گرد از که مهرکر بنیا ساید از کارکرد نیجی را اہمی ناج شاہی دور سیکے را بدر بہ ماہی دور کے راد مرتوشه از شهدومٹیر بپوشد بدیبا وخرد چنیراستگر د ارگردنده دهر 📄 منگه کن کزوچندیا یی توبهر ت بانجام دسانیرخواس ناگاه نیبه سے غور دسال وسنے کورُ دو زبیا قد ویر نیاں پوش ازاں خانه بدر آمَد - وآمستين حّال گرفته - يا وگفته بنجانه اندر که خواجر ا م ترامی خواید- حال دید که از گفته لیسرسر نتوال بیجیدیه جزیفن بنر و خواج گریز بے نیست - در حال بار در و بکیز خب انه به درمال سپرده - غود به بهال لپه بخانه اندر آمد- خانهٔ دیدگه ښائے او از نشاط ریخهٔ و بواسے او باطرب آمیخهٔ است - درانجانزے یا فت خرهم و محلیے خوشتر از باغ ارم کدیرا در ان صفاو خداوندان وفا دارا ن محلس كشستَه وتجديث دربيوسته اند و ازميم سرگونه نقل وميوه وگل ريال وخور دنيها في لذند و با ده صاف انگوری فروحیده اند و آلات ساع وطرب از خیگ وعود و نایخ د دف کنیزان خوبد و را در کعن است - و بهر کدام در مقام خونشین بترتمیپ نیکو آئین خوش صف کنشیده اند- و درمحلس مرد سیال

عترم كه آ نارىزرگى درويدىد- وموت مسيايمش سيديكشته لود-وليكن خوش صورت ونيكومنظر- وفدا ونديهيت و قار وعرسه و ا فتخار بود- سند ما دخال ا زمشا بده آن حالت مبهوت من ب باخود گفت این لقبحهٔ خوش از لقبعهٔ بائے جنال است وخا نہ بیجے از با د سنا با ن است - آنگاه درغاست ادب بیش رفته مجلسیال را سلام داو الیشال را دعا گفته زمین مبویسید و مزیرا نداخت ر بالستاد خدا وندمجلس اورانت سترج ستورداد وننبز ديك نودخواند-وا و را خوش اً مدَّلفته ا زهبر دلج نی ا و یا اوسخن آ خانز کرد و بهی پرسید-تااینکه سفرهٔ خوردینها حاضر آورند سند با دحمّال بیش آیده نام خدا را برز بان بُرِد- وَلِفِتْدِر كَفَامِت نُور دِنَى بَخِرِهِ دْسُت بِعُسْمَة شَكَّر نعت بجا أورد- أيكاه خب را وندمنز ل كفت - نام توطييت وچەصغىت دارى ئېسندبا دحال گفت - اسے خواجه نام س سند با د خال سست که با دِمردم بدومِتْ کشم ومُزُوگرفته صرف زندگانی کنم- خداوند سنت کرده - بدوگفت - اے حال! بدال که تو مامن بهنا می - و مرانسند با د بجری نام است ولیکن اے حمّال اِ قصدمن ایں است که ابیاتے دا کریر در فانه می خواندی باز می خوانی - تامن نشنوم یخال مشرم کرد-

اسند با دبحری گفت بخداسوگندت میدیم کدیرمن مگیر از آنکه برخ دمشقت و بے خبری آدی را بے خرد و بے ادب گرواند سند با دبحری گفت کدمترم بدار که توبر اورمنی و وابیات فردخوان که مراازال ابیات کیسند با دخال بشنید ب رغبتش دانسته باید و بین سند با دخال بشنید ب رغبتش دانسته را بیات بخواند و سند با دبحری از سنیدن آنها در طرب شد و بخال گفت به مراقصه ایست محبب می خوا بهم که تراازال با خبرگیم و مراکد بیش ازین نباس بخی و کامرانی باس رفته باتو بازگویم بدال که من این سعا و ت نیافته اور یمکر بین از رنجها یخت و مراکد کیسی رنجها برده ام و مفت سفرگرده بی را در در در مرسفر سر مراحکایتے غریب روئے داده که شنید ای آنها امراکه ایمکر امراک مراحکایتے غریب روئے داده که شنید ای آنها امراک ایمکر امراک ایمکر امراک ایمکر امراک امراک ایمکر امراک امراک

#### مشقى سوالات

عقول حيرالَ شُود ـ ولسَّكن بدأ نكه أنه تضا و و قدر گريز ننا شَد -

(۱) مستد بادحال كدبود ؟ اوبچة طور درون خائه با زارگال رسيد ؟

(٢) سند باد بحرى باحال جيمعاملت كرد ؟

(٣) جموع عربي منوليسيدن-

44 طعام مقید نعمت ما نیت منظر ابقدر غرمیب م (۴) تحليل صرفي كمبنيد:-

ا فرید گار می گردم - نهی- دادهٔ - نیاساید بشنیدن - قال -(۵) معافی بنولید :-

حربا مصطبه الحان مشروب وستور داد مشام مفره

# انتخاب قعات عالمكيري

رفعراب فرزندسها دت توام محداعظ مفظۂ الشرتعالیٰ وسلم-حسن سبیب و بیرال کار حجائہ کوڑا ہر عابیت خاطر افضل انجہل معزول نشد-ورعایا سے انتجا وا دیلا دار ند و سر بہ سنگ می زنندوی گویند- ع اگر تومی ندہی دادہ روز دادسے ہست محاسبان میں ظلم عمال سبام ما و شعامی نولیند یجزا کے اعمال حق دانسته باحوال سكنُه آنجا وارمسند والا جاگير تغييرخوا بدشد و نخوا هنديا نت

كر مسلم غرر ندسها دت توام مي منظم خفط لله تعالى وسلم ظاهراليسه نا

د یوان خانه آل فرزندعالیجاه اور قمار خانهٔ قمار می بازد نیمیوئیدکه حیف!! با وصف دعوی جهانبانی این مهمه غفلت ونسیانی -هرکار ما حیرمت د که خبر نمی رسانند - یار فروستی خوا در بودیکاته!

رقعس

مديد مقررسا زند وتهديد كنند

مهین پورخلافت امنعم خال از مضور دخصت یا فت تا حاکیسیه انخیر بان او حوالدست و ابلاغ نماید از خود خرم نیست که نمیستم و کا می روم و برسر این عاصی نرمعاصی حیه خوابدگذشت حالااز مهمه مرخص می سنوم و مهر را بخدا می سب یا رم - فرزند ان نا مدارکانگا را باید که تخالفت زکنند و نوزکشت فرون خلق که بندگان خداست اندنشوند و انخیر نبط می آید طرفه می گامه بریا شد نی است ایر ده و مقلب القلوب توفیق حفاظت خلق الدارکه و د ایع بدائع خان اندامه 4

چراغ راه سالکان طرلق ریاست و ملک داری کنا د-

رقعهم

مهين يورخلافت بإوج دسلامت نفس فتح الكترخال رابيراماوش كرديد- ما در ايام شهزا دگى با مرا يجيسلوك مى كردىم كه بهمه راضي لو دندو در تضور وغلیت توش دل تعرّف و توصیف ما می کر دندل باوصف القدار ببرادرنا بهرمان لغضنا برك رفاقت اوكرده ملازمت ما اختیار کردند و مبیکه به اشاره برا در نا مهر بال حرکات نا ملائم وحرفهائے ہے ا دیا نہ مرزبان آور دند بتا زیا نئہ اغماض و تحل متننیرشد ه ازسرانصاف اقرار بیصاحب حصلگی ماکروندانقش دِاری وبها دری ما برلوح خاطرا سنرت اقدس اعلی حضرت ترنسيم سنت وكارمات وسست بستر برزور بازوست اين ويعيب درنت گرفت بشامتل مستح الله خانے را رنجیدہ خاطرکر دید ہمچو إيى حكر دارمهه كاره را بجارع ره شما مي آمدست كسته دل نمو ديد. فرز يد بنراد نعل وكهري د بهي ديرور ول را شكستُه نه كه كوبنرشكستُه ضى المفى - أكرماً لا بهم وتجوئي كديد بهترو رائے اصلاح كا رهيد

ا ه نصیحے کننت نشنود بہانہ گیر که ہرچ ناصح شفق مگویدت تبکیر بیشتر ہرچ رضا۔ والسلام علی من ابتع الهدی -

#### مشقى سوالات

(۱) رفعات عالمگیری اندصنفات کست؟ (۲) ازمهین بورخلافت گراخطاب کرده اند؟

(۳) منعم خال که بود ؟ احوالش پیگار مد.

(۴) جموع ذیل را واند بنولید :-

تحالف مظالم عال فطرائف مظالق مظالي - اخلاق -

(a) بارود بنوليسيد

دالعت ) نهین پورخلافت مینم خان . . . . . . . . . ملک داری کهاو .

دىب) مېين لوير خلافت با وجود . . . . . . . . مشكسته دل نمودمير-

## انتحاب رسيالهال

ذكربادشائى فردوس مكانى ظهيالدين محدما بربادشاه

### درمملکت بهندوشان

در زمان که ممرشیخ مرزا در شهراند جان بود در مشکه هجری مطابق ۱۵ ارماه فروری سنگ اعسوی از نیل بنای گارفانم دختر پینس خال فرزندس بوجه ۱۶ مردوسوم به محد با برمیرزاگردیدی بونس خال فرزندس بوجه ۱۶ مردوبه به میرایالت خطهٔ ۱ ندمهال بسن د داز ده سالگی رسیداز جا نمی پررایالت خطهٔ ۱ ندمهال با فت چول عمر شیخ مرزار در چهارم در فعان محدیده از با ماقاد در محد با بر میرزا با تفاق امرامینجم باه مذکور پیخت حکومت در محد با بر میرزا با تفاق امرامینجم باه مذکور پیخت حکومت از ماورا

إلدين محدمنها و- بعدا زا**ن درباور**الهنر باسلاطين حنيتانی اذبک<sup>ب</sup> يده سمرقند رأسخرنمو دحول سلاطين اوزبك بخيال تسجيرا درالهنهر لشكرغط يسمت بنجا راكشدندطا قت مقاومت درنودنديده متوه برختال گردید. و برخشان را منصرت شده درا وانومنافی هرکابل بدست وره ورسطاف جری قندها راتسخیر نود تا این زمال اولا د امیرتمور را میرزامی گفتند ، حکم داد لید آزیں مارا بادشاه كويند د در آخر اين سال شاهرا دره محد لهالون در كابل تولديافت

وحول درسال ۲۷ و خان ميرزا حاكم ميزختال وت شديا برشاه شا هزا دره بهالیول را کدمینرده ساله بود کیکومت آل ولامیت نا مزد ساخت - بایرشاه پانزده سال در ما در انهروکایل حکومت منود-در آئین اکبری مرقوم است که با بریشاه بیرول کا بل در د و امنهٔ كوه و فن كويج ازَسَاكُ ِ مرمر ساخته بودا زَسْرُاب نْرِ مي كرد. وبالْمُرَا نوش طبع دران جا بزم نشاط می دانشت و این مبت مکرری واید

توروز ونوبهاروم ودل رباغوش است بالبلبين كوس كرعسالم دوباره نيست د در سال ۱۳۳ *و پنجری غزمیت تسخیر منبر د کس*تان را نمو ده متوج

با دشاه بایک لاگه سوار و مهزار زنجه فیل در میدان یا نی بیت که سبر ن بی سه منز. ل ست نز ول نوده مآب بیفته هر دولت کر بابهم ز د و نو د دی کردنگر تا اُنگدر وزهمه ۸ ررجیر منودہ ازِجانبیں حنگہائے مروانہ می کر دند بہا دران کشکرما بری ا دُم دانگی می وا دیر جول نائیرالهی ہم عنانِ مرکب بایری بود فتتح بربرهم علم اقبال بابري ورزيده بشكست برسيالافغان نتا د وسلطان الرالهم بالمجيع ازمقر بان مشتكث تندر وسلطنت لبعد القفنائي يك صروسي ويك سأل از فتح اميركه در امل ت نهٔ با دیشاه از اولادا فاغیذ پرتخت دیلی نشسته بودند نصیب باترما دشا ر د پد ابعدا رفست دوار دهم شهر مزادر د اخل د بای گردیر و تحنت ملطنت جلوس منوده فرما نروائ مالك بنبدكشت بعبدازال ت اهزا دهٔ بهایون راً باگره فنسرستا د تاخزائن آنجارا

نسط نهاید شه بهزاده بول با گره رسید بحرما جربت را جه نام اراولاً ههٔ م گرالیا را لماست بشاه را ده بیش کش نمو د که مشت متنقال ورن د انشت شه براده اموال وخزانگه نجارا تصرف نمو وه مراجعت نمود- وچندگاه د رحدمت با دشاه توقف نمود وا دن مزصمی گرفته

 ذكر حاوس تصيرالدين محربها يول ما دشاه

برتخت سلطنت بهندوستان

بعداز فوت يدرور عرس ساكى در ورجادى الاقل كسافي درآكره مرمراً رائے سلطنت سندہ چوں مہوارہ مکنون فاطر ہمایوتی تسخیر مالک و آسالیش رعایا وخوشنودی برا داران ویرورش چاکران بو د بلاد کابل دملتان راتیول میرز ا کامران داد سختین ترابمیرزاعسکری -والورائميرزا بندال - و برخشال را بميرراسليان تغولف بمنود و چاکران را هریک علی قدر مال بمناصب و انعام سرفراز نمود-آرا*ن تهييّر*ا فتتاح قلاع وبلاد را مركوزخا طرساخته لعِ*دارَ*شْق، ازجارس كانس كالنجر تنصت تموده راجئر أنجام طع دنيقا د خود رخة ودراكم مالك بمندرايات حكومت افزاست يول سلطان بها در قرمال روائے تجرات عرم مخالفت موده ، روانہ آنھوب ِ گر دیرسلطان بها در تاب ِمقا ومنت نیاورد ه *بزمیت* یا فت و لجرات متصر<sup>ن</sup> بإ دىثاه درا<sup>6</sup> مد- واندك مّدت از قندهار ماموّ بهار رادر حيطة ضبطاً ورد واستقلاك تمام سداكر در درايس

اثنااها رِنْرُو ج مثيرشاه بغرض اقدس رمسيده فوسع بدنع او نامز دنموده مشرشاه باستاع توجهت كرستابي استقبال كردو بر الشاك شخ ل أورده فككست داد-با دستاه خود بالشكر عظم يمقا بلاه برآمده درنواح سُخُلِ مِنْگُ سلطانی فی مابس واقع پشدوْسکایت پر فوج شاہی انکآ دہ بہرمیت رفتند- ہمایوں یا دشاہ بہ اکبر آباد یره نودسازے می کردشیرشاه ازعقب در رسیده - در آل نواح نیز حَبَّلُها ستّےصعب فیما بین رد ئے دا دہ - ودومرتبہ ہما او ںشاہ را ىندسلطىنت مىمكن گرويد- بهالول شاُە چۇ ل مجھ ا مركوت رسيدرا نا حاكم آنجا سترائط خدمت گذاري را سبقديم رسانيده-لطن حميده مبگير تولد كرند و مهايول شاه آبدا زچندروزروانه تندها گردند وكرم خوررا در منهم اركذار ده روانهمرات كدر درس راه حواكئ قبذها رميرزاعسكري خيمه وامسسأب بمالول شاة رانات كرده محداكبررا بدست آورده بيش كامران ميرزا كابل فرساد-ہمایوں شاہ چندسے دراں وہار ریشان وحیران بود کیل رانقضآ جندماه ناچار مت رغرمیت بایران را قرار دادیچ ل مخراسان سید برم فال خانال را بدرگاه شاه طهاسپ صفوی سل نموده

ایس قطورا از وارد اتِ حالات خود برشاه نوست .

قطعی فیم واعمر سیت تاعفائے عالی تم فیلی قانِ قناعت رانشیم کی دوآ دوزگارسفله خو،گذم نما وجوفروش طوطی طبع مراقا نع بهارزن کرده دشمنی سیراست عمر سے لیشت من کرده تو طلع او کدیں علاوت وسی مامن سیت تماس زشاه آل دارم که بامن کتر نیج باسلیمان علی درد از رک ها

نچ ک مهمهٔ هایون ۴ به دساه طهاست رسیدس و بدست مط در پری شعر درعمزان کتاب درج اب نوشت نمیشعر-جایج او چه رسه این بر امدااه تر ساگر ته اگرزیه رسرمی امران فاته

ہمائے اوج سعادت بدام ماامتہ اگرترا گذیکے برمقام ماافتہ پول واب ہمایوں رسیداز خراسان توجیح فبر رفیق تبور مقام ماافتہ صبب الحکم بادشاہی در ہرمنزل کھام در قدمت گذاری او فروگذات تمیم نو دند تیا وارد قروش مہمان لوازی بود بحاآ در دہ چندر وزرجشن سروانہ بریا داست ہمایوں در ووزمشن الماس کراں ہمایت کہ خواج بریا داست ہمایوں در ووزمشن الماس کراں ہمایت کہ خواج بریا داست ہمایوں در روزمشن الماس کراں ہمایت کہ خواج المای بریا میں الماس کران ہمایت کہ خواج المای کرانی بریا ہمارہ خاص گذرانی الماس کراں ہما بخش گذرانی المان در النجا بخش گذرانی المان کرانی بریا در النجا بخش گذرانی المان کرانی بریا در النجا بخش گذرانی المان کرانی المان کرانی بریا در النجا بخش گذرانی المان کرانی المان کرانی بریا در النجا بخش گذرانی المان کرانی المان کرانی المان کرانی ک

تو فف نمود لعدار ال استدعائے اعامنت و مدد نمود - باد شاہ لیسر خود شلطان مراومیرزاد وازد ہ ہزارسوار قزلیا ش عزم رکاب وسات

ر دا رنه بهند ومستان مباخت جول به قندها ر رسدمبرزاعسکری در حصار قندهام تحصر عكشت بهاول بادخاه درمفهم محرم سلط فهره برقلعه پورش ورد میرزاعسکری مضطرب گردیدیصواب دیدام مرابحال ىشرمسا رى تحفور ہما يول آ مره حصار را يا وليائے دولت تغويض نم<sup>ور</sup> ہمایوں قلعہ قندهار راموافق وعدة كه برشاه طهاسىك كرده لود سر مثهزادهٔ هرا دمیرز اسپرد ه متوجهٔ سنیر کابل شد. میرزاک هران سلسیمهٔ شده بطرت غزنین فرارتمود- جایو ب بدول خبگ کابل را تصرت نموده بدیدارمجر اکبرنوش وقت گر دید- لیداز چند کا همیزا کا مران لت كروا فرجيع آورى كرده روبه كابل آورد- بهانول بسفع أوشغول وْتُوجِ سِنْد. دَرين بين أكثر سر داران قرز لباش كه به كمك آمده بِدِ ندبهِ اوطان غود رَكَتْ مُنْدَ بِها يُول خود يَا فُرِجِ قَلِيلٍ بَرِمْخَالَفْ تاخیت آور ده . مترے براسب سواری اورسیده از اس کے فیآد۔ شكرغنني غالب وسياه همايول مغلوب سنسده فرارتنو دند-ر زانط مران فلغب رامسخ کرد و بعدازسته ما ه باز هما یول ب ت دیره با مرزا کامران حبگیده اورامنهزم گردانیدو میرزاعسکری را گرفته فیدیمنود- با زمیرزا کا هران درمیانِ افغامان برجمع آوری سیاه مشغول بودیهایو آ اول حاجی محرفان راکه

بانی ضا دلود بقل رسانید. ولید توحبّنبیه مرزا کامرال گر دید چوں برسوا دِخيبررسيد ميرزاكامران باعانت افاغنه بربشكر بهايون شخوا زده - كارے از بين بنر دندنگن ميرزا مندال درآ سنون كشة شدر ميرزا كامران انرين حربه كشتن برا در نو د فائده نه ديديس مركر ديد و بإفاعنه ميوست وكيحول أفغانان ديدند كيسواسك نقصان جانی و مآلی نمرهٔ متصور نسیت دست از رفاقت اوکوتاه کردند-ناجار بهبندرفته تبسليم شاهلتج مث سليمشاه اوراگرفته مقيدتمو داو به تطالف الحل از قبيد المائي گرفته براجهٔ نظر كوث بناه برد- يول سليم شاه ميرزا كامران را مدعي وانست به تعاقب ا وبه نگر كوف رفت. برزاکامران صلاح اسقامت بدارجا تدبده ازنگر کوط بیش سلطان آدم رفت واوميرزا كامران رانگاه داشته به جايون شأه فرداد بهایول شاه ازآب سنده گرنشته رسید سلطان آ دم کا مران را به بها يول شاه كر دند- آنانكه به كامران عدا وي داشتند به بهايول معروض داستندکہ بقائے مان شاموقوف برکشتن کامران است بها يو القبل اوراضي ندس مركبياس خاطراً مراحكم به كوركر د ن او داد- اوراكوركر ده روائه مكر معظم يود- يول بهايول ازفتنه مرزا كامران و ديگر برا دران آسوده خاطرست در سترشاه وسليم شاه

ت کر دند - دریں اثنا عرائض ا زلیض کسان یالی دہلی وآگرہ ن بيا مي هني رسيد كدلس أز قوت سليم شاه رُوسائے افاغير يا لديگرنفاق ميشه كرده اند-اگرآن با دشاه رايات جهال كشائي را درملك ببنديا ابتنزاز آرندانسب واولى است بهايون منعمفال لأ به *حراست کا مل گز امُث*نه وشاهرا ده مح*داً کبردا بمر*اه بر دام<sup>نش</sup>نه با بإنزده سرارسوارموجه مندوستان مند- بعدار القضائ مدس یانزده سال در ماه صفر مطافی هم وارد سندوستان گردیدافغانان ر در والي رسماس و صدود دريات نيلاب جمعيت منو ده لو دنداز تنيدن نهضت بهايوني خو د بخو د مركب ان شد ند بهايول وار دلا بور ر دید و افواج بهرجانب تتین منو ده مسرمند در تباکیور را در تعثر ٔ ورد به وسکندریت ه کربرخنت د<sub>ه</sub> بلی نسسته بو د با مشتا دهزارکس متوجه جنگ متاره - قربیب چهل روز درم ندمقابل مک دیگر محاربه مى منو وتد . تاأ تكه وردوم سعبان مسك كده مهر دولت كرصف أرا س و شکست رس کرسکندر شاه افت اده فراینوده در کوه سوالک بهال متد- بها يول مثاه روزغ ه رمضان المهارك مردولت آقبال به د، ملى نز و ل اجلال فرمو د د بُرِتخنت سلط نت حباوسس سكة بنام خودجاري ساخت بفت ماه بعسد از

نانی مبعنت ماه و چندر وز- و مدت عمر شهل و نهٔ سال و چهار و مهشت روز بودا و را دولیسر لود محمد اکبر مرزا و مخد علیم مرزا-

ذکرسلطنت عش شبانی ابوالمطفر حبلال لدین محراکبر ما بیشانه ا بدراز فرت پدر روز مجعه دوم ماه ربیع النانی ساقه همطابت ۱۲ فروری سلفه هاء به س ۱۲ سالگی در باغ کلانور برخنس طفنت تکیه زد- و مجبت انتظام ملکی و مالی مصب وزادت به خاشخانان بیرم خال اختصاص یا مت - بعب دازه ۲ روز از زمان جلوس سیکندرشاه افغان که از بهایول شاه شکست خورده ورکوه سوالک

یهال شده بودنشکر عظم عما وری کرده سربیتورش برا ورد-إ د شاه ت كرشائب ته بد فع او فرستاره ا وراً شكست داد - بعد ازآنكه خاطر با و شاه ازطرت سكندريث ومطهّن بشداخب ر سوْرِشْ بهيول لقال اشتها رُكُرُ فت تفصيل إين أجال آنڪه -ہیموں کیجے ازمعترال مبارز خال وخالفان او مخالف بود- واز ا خار رحلت ہما یو ن سٹ و جنون حہا نیا نی پرسکرٹس ا نتا وہ با بفا د بزرارسوا روتوب فانه عزم تشخیر دیلی نود امرات شاهی که دِر و ملی نو د مجتمع ست ده بسرکر د کی تروی خال شیاب قدم ور زید ند-اب رئشمش وكوكشمن زيا د فاك مذكورشكست يافته منهزم مثدية دمهمیو ل بقال دبلی را تصرف ننو د این خبررا لعرض با دشاه رسانیگر بادشاه درميي رسم ذي الحجر رأيات ظفر آيات رابر فع بيمول بر ا فراخست چ ل خیام فیروزی انجام راَ در با بی بیت زدند - تلافی فرلقین دست و ا د - درعین بنگامه تیرے بیٹم نہیوں رمسبد-ر ف برموت مند ولت كرين لشت كارنرا راد ادند ويهمو ل را دمستگیر کرد دیجفور رسانمیرند به وله په خوایا ن معروض واشتند کها و تی ایس است که از دست مبارک برگر دن این نافر مان سمشرر انند- بادشاه تنغ برگردن اورسانبد بهرام خال كارا و

تمام ساخت وحكم شركه او را به كابل تناونا را بددلي مُرده بر در دازُهُشِر شاه مظفر ومنصور داخل دبلى گرديد و ماهيارسال اختيار كلى وحزوي امور مُلكت بهبيرم خالِ نود. امااز آخابُكيه ما دشاه را غوردسال تصورمي كروا زوحركات كهفلات طبع بإدشاه بو دنبلهور مي رسيد- تأة نيكه درسال تحبرا وراا زعهدي وزارت عزل ساخت. ليس ازعزل سيرم خال قرالبدليثة بإطل أفياً دفيتنةً وفسا د درمالكر محروسهم لفغ ساخت ومنيد بار ما دشاه حبكيده بنرميت يافت -تنعمفان بعخ وانكسارعا زم عتبه عليه كر ديديو رات با د شاہی رسیمنعم قال دستما کے بجر د ن بیرم قال تة تجفوراً ورد- يا دشاه از راه مهريا بي عقوجرائم ا ورائم رخصنت رفتن سيكرً معظمه ما د داد- خان مركورعا زم مكه گرديد يول ته بين كدد رصوبهُ گرِات است رئسيد- مبارك خا ل معرض خون يدر پخ کشتن اوبرآمد و با حجع بربهائه ملاقات نز دِاوآمد ذخج پرکشیشن ز دکت<sup>ی</sup> نامسینه بشگافت و حهان قانی را و داع نمود و در سال دو ارد هم از حکوس با دستاه دا را تخلافت آگره را قرارداً ودرسال يا نزدهم از علوس نبائ قلعدالة باوراتمود وورمرت چهارسال صورت الحام زبرفت ولعدازا بحداكرشا بتمام ملك

بهندوستان رانجیطهٔ تصرف اورده خاطرداازاطران جمع کرد-اکثراد قات به علمام وظماء به مباحثه علمی شغول می بود- تا آنکه بعد انهکومت پنجاه و دوسال سنب مهارست نبسیز دیم جا دی الثانی مراک ایم مطابق مهارا کمورم های از دراکبر آباد رصات بعالم لفت نموده در باغ سکندره کرقرب سنم بیل از شهر اکبر آباد دورا در روضهٔ کرمین از وفات خود تعمیر کرده بود در فون گردید-

#### مشقى سوالات

(١) سيرت بابررا بإخصار مبكاريد-

(۷) میرزا کا مران وشاه طهاسب کیانند <mark>؟ ایث</mark>ان با جمایون چیمعالمت روا داستنند ؟

(۳) اعدال خبگ سېمپه واکېرنولي ميد-

(۳) تحليل صرفي كهنيد:-

دوا زوه - ی دارند عاید قدرے - بدآ مدستیر شاه - آن جا

کرده او د- می دانست م

(۵) جموع عربي مغرليديد:-

بطن-انغان نفرانه وشتی و وسیت بنسب وطن و دولت. نوچ-(۴) ترکیب نوی کنیده-

(۱) بها يو المنعم خال را بكا بل گزاستت -

(هب) بايول شاه شكست خورده دركوه سوالك ينهال شده بود-

(ج ) تا جهار مال اختیار کلی وجزوی امور ملکت به بیرم خال بود-

## التحالي فالأفيني

#### حكايات

(1)

آورده اندکه یج ازعلماء درمجلس مامون حدیث روایت کردکه اشخاص با دشامان عادل در قبرتنفرق نمی سنود- و اجز استے ایشا ازدگری دیزد مامون فرموده که مرا در صدق حدیث شائر رسیب نمیست اما دا عید کم نوستروان را بیم که فی الواقع منظر عدل بوده بربان مجر بیان حضرت درسالت بناه صلی الشرعلیه وسلم گرشته که من تول شدم در زمان ملک عا دل بین عزمیت مدائن کرد جبل برانجا رسید فرموده تا و خمه نوستیروان مکبنا دند- و بدانجا در آمد دید-

تا زه در فاک فعد بنانچه شخصے درخواب باست دسه انگشتری در دست داست - برنگن بهریکے بندے نوشته - اول آنکه اوست ور دست داست و برنگی بندے نوشته - اول آنکه اوست و دستمن مداراکن - دور کر داستے دیگر آمدہ که لوجی الله ستوم رعابیت رعیت فره مگزار - دور ر داستے دیگر آمدہ که لوجی الله مسروے آدنجہ بودور آل لوح نوست ته که بهرکه خوا بهرکه فدا اور ابزرگ گردان و بهرکه خوا به که ملکب اوب یا رساز ساموں فرمود و ابنده بارساز دیاموں فرمود و ابنده بارساز دیاموں فرمود مسرس بر بشیند مان بنده بار ابنوست عدل خودرالب یا در ابعطر آلودہ سرس بر بشیند مان فرمود کمنسوی بی بشیند کی کا بینده بی بی بینده کی کا بینده کا کردان دور کردان دور کردان میرس بر بشیند کردان بینده کردان کردان کردان کردان کردانده کردان کردانده کرداند

عدل دردنیا نکونامت کند درقیامت نوب فرجامت کند اندرین عالم معظم سازدت چن بران عالم رسی مبزازدت (۲)

ا دا میرالمونین عمر رضی الشیعنه درگتا ب جوابر الامار قانقل کوده اندکه ایشال گفتند وقع درجابلیت به تجادت جانب مدائن می رفتم و چهل جامدا زیر دیانی بامن بود بچول مجوالی بدائن رسیدم دز د ال سپرداه من گرفتند و مراغارت کرده باد ما را بُردند و من لصد محنت خو درا بعدائن رسانیدم - دیدا دخوابی بدرگاه نوشیروال رفتم چهل صورت نظلم ن سمع نوسیروال رسید و بر کمایی حال من اطلاع یافت طبیدا فرستا د تا دست بامن گرفته مرابه و ناقے فرود آور در گفت این جا باش ناد زوراطلب کنند و برد بارابستانند - و من در ال و ناق می بود م و برروز از مطبخ خاص خوانچه طعام ملوکانه می آور دندو بین من می بها دندومن بررد در به بین گاه کسری می رفتم و نظارهٔ مراسم ملکست داری و رعیت پروری می کردم - تابعدا زمیل روز بدال با و ناقی در آبرم جامه باسے برده دا دیدم نها ده و دستے بریده آنجا افعاده و کاغدو چهل تنگ زریشرخ بمراه و سے بود - و برآل کا غذ نوشته که در این جهل تنگ مرده دا برست آور دند - درخت تو به نزدتورسید - این جهل تنگ مرده چهل روز انتظار تسب - چول به و لامیت خود رسی باید که از ماشکایت مینی -

#### (M)

آورده اندکه با دشاه قبا دروز سے درسگارازلشکر جداا فتاد- و بواگرم شادالشنگی بے طاقت گشته برطرت می نگر سیت وسائیر وسرختیمه می طلبید- از دورسیایی نبطرش در آید- مرکب بدال طر راند خیمهٔ کهند دید درمیان با دیبازده و بیرزنے با دختر خود درسایهٔ مال نشسته چیل قبا درسیدآل زن از خیمه بیرول دویدوعناش

گرفته فرود آورد و ما حضرے كه دائشت ما ضركر و قبا دطعامے ورد وآب کی شامید فواب بروغلیگر د لعظهٔ سیارامید و ی ازخواب بر آ مربیگاه متره لود سربهان حااقامت منود-لعدیماً زمثام گاویم ارصح ابیاید و دخترک آل زال ، آل گاؤرا بدوت به منیرنسیارهال شدخیائخیرقباد را تعجب آید و ما خودگفت این حماعت تحبیت آن در سحالت سة اند تاكسيرس إلشال اطلاع نيا بدهرر وزجندين ستْما زُگا ویے می گیزنداگر در میفته یک روز نسلطان دیمند مال ایشان را خلایمی رسد وخزانه دا تو فیرے می متود سنت کرد کیج ک ىدا رالمل*ک بردسد* آل مواضعه را پرغیت نهید- چول ص د فقرک گاور اگرفت که بدوشد- اند کے سیر فرد و آمد فریاد برآورده پیش ما در دوید که ما در رویخ بدعا از که با دشاه مانبت طلی کروه است - فيا دلتحب منود وكفت ازج والستى كفيت بربا مداوكا وما لبسیا رشیردادے -امروزاندک بیرگا و که با د شاہ نیت بدکند حق سبجا نُهْرِكت برِ دارد قبارگفنت راست گفتی واسنیت زول بيرو ل كرد وگفت اكنول مرود برسر كارمنولس دختر مرخاست وديير باركا ورا بدوست يد-سترك يار حاصل شد- بار ديكر ننبش ما دردويد مرزدہ نیکونتی یا دشاہ لوے رسانید وازیں حاگفتہ اندکہ ملک<sup>ار</sup>ل

بهتراست از ابر بارنده وآفاب نابنده کنظم بهرآن نم کداز ابر باران اود در اندلیتهٔ سشر یا ران بود چوبرگر دواندلیت به با دشاه نیا بدزمین نم بوقت بهوا چوعادل بودشه زسختی منال که عدلش به است از فراخی سال چوعادل بودشه زسختی منال که عدلش به است از فراخی سال (سم)

آورده اندکریول آوازهٔ جوانمردی هاسم جزیرهٔ عرب دارالملک نمن فردگرفت و فسیت سخاوت او بو لایت شام و مملکت روم رسید دالی شام خواست که اور ابیاز ماید کس فرستاد واز دے صدر شتر نمرخ موئے سیاہ جشم مبند کو ہان طلبیہ وشل آل شتر در دادی عرب نادر باشد۔ اگریا فت سٹودلب یارگرال مہالود و فی الواقع در ال قت این فرع شتر در رمہ حاسم نبود دست قبول برسینہ نما ددر حواب سعاً

وطاعة مرزبان راند ف المديد المرجه المرد بنده الم وضرت كالم بهرجه المرنز دحيا كريم ودولت نواه بهرجه المرد ود بنده الم وضرت كالم يرابن المنيز ل انبكو فرود آورد السباب ضياقت چنانچه فرانور احوال او بو دمهيا كردانيد لفرمود تا در قبائل عرب منا دى كردندكم بهركه شل اين شترب بيا ورد بهره بائت ما ازو بخم و بمياد دواً بها بدورسانم - حال كلام بدين طربق صدشتر قرض كرده لسلطان بها بدورسانم - حال كلام بدين طربق صدشتر قرض كرده لسلطان

شام فرستاد يور مُلك شام برين حال اطلاع يا فت أنكشت تعجب بدُّندان تخير گرفته فرمود كهايس اعرابي را مي آزموديم دا دغو درا بواسطةُ ما در قرض انْداخت كيس بها ن شترال رامتاع مصروشاً ياركرده برست بهال الميمي بازگر دانبير-چون شتران رانز دهاسم آ در دند یا زیفرمو د نامتا دی کردند کههر کهشترسی مین دا ده بیبا میر و<sup>ا</sup> ہمال شیرخو در ایا انچہ بار دار دیجیر دو ببردیکیں آل صرفت مرا با بار بخدا وندال دار ترج جيز برائ خود بازنگرفت خراسبطان شام

رسير گفت اي ميمروت شاز مرادي زاداست وسخاوت آوز کاسخاوت واحسان حاتمی آخردرین مهان ع

، ورده اندکرسکتگین بدرسلطان محمو درا ۱وائل حا ( که ملازم مسلطان مجورادر باستساس بماشت واوقات اولغابت عسرت ى كريشيت بهرووزنعزم شكار به ارفي - اگرممدس برست الد بدال گزراندے-روزے آہوئے- دیدکہ بائے تو درصحامی حريد سكتكم إسب برانكين أيوسكر نبت عول محترا وخردلود- با ما درنتوا نست گرفتن - اورا بگرفت دوست ویالیش برنسبت و در

بین زین نها ده راه شهر مرگرفت. آیهو که محیه خود را گرفتار دیه ناگشت و دریے می دوید و فریا دی کر دومی نالید سکتگیں را بردے رحم آمدو و پایستے آپہر بچیر را بکشاً دوسر تصبح ا داد- ما در آبد و بچیر اپیش گرفت و روست باسمال کردہ بزبان نے زبانی مناجات کرد۔ مص ع ا فی که زمان بے زباتال دانی سكتكين دست بهي لشهرمانه آمد-ہمال سنب حضرت رسالت بناہ صلی الشرعلیہ وسلم رانخواب دید کہ ہا وے می گویند کر'' اے سکتگین ابواسطہ آل شفقات و مرثمت كدار وودا مروجبت آل كرم وبهرياني كددري آل بيجاره زاب بسته كردى بحضرت حت تعالى تنقرب تمام بافتي- ومااز تو فودشنو و شديم وي سبحانًه تعالى تراشرف يا دشائبي كرامت كرد-يا يدكه بديندوك فرا بهمیں توع شفقت بجائے آوری - دور بار ہ رعیت خودطرلق مرمت فرد نگذاری " بزرگ فرموره کردوں نواسطه سففت مبر جو انے یا دشاہی ایں جمان قائی بابند اگر کھیت مرحمت برافسانے سلطنت ملك باقى يابند بيع عجيب وغريب تباشر ملتوى دست رعایت زرهیت مراد کاردعیت برعایت سیار مرحمت كن كه مكرخت نداند دركرم ونطف تودل ستماند

(4)

زبرکال انموده اند کبے ازتواضع زیال کردکسے ازتواضع نبیال کردگیام ازتواضع رسیده اندیکام متواضع بزرگوار اود مظهر لطف کردگار الود

(4)

ا مام محد سنبیانی رحمة الشرعلیه نز دیک رسنید آمد- رسنید اوراتنظیم لبسیار کردینانچه برباسئه خاست واورا بجائے خود منبشاندوچ ل بر خاست چند قدم برسم مشالیت با و سے برفت سیکے از جلہ خواص او گفت کہ با چنیں تواضع کی خلیفہ نمود مهاست خلافت بنی ماند- رسنبید جواب دا دکه آن مهابتے که بتواضع زائل مشود نابودن آن اولا ترق*در* كه با حترام بزرگال بكا يد كامسته ومحوشده بهتر-سغر قدرے کہ تبغظیم کسال کاستہ گردد مردے بخیال قدرکے اراستہ گردد ا ورده اندكه با دشاس بو دلغامت جوانم دو خشده - رورس با يكے ازیز دیکانِ خو د فرمودہ كەمرا ارزوست كهزار بهزار درم یج بختم توجیمی گو تی ۔گفت اس مقدار مال بسا راست ۔ ایس م و بس است گفت اگرنصف ا زین عطاکند جول یا شرگفت بهنوز أست - كُفية تلخ توال كنشيد و كفنت نينوز زيا دن لَفنت در ربع حيميَّكوني -گفت مبنور روسنة دركترت دار د-القصّه در قشر قراد دا دکه صدیم زار درم با شد-گفنت اگرهه کسیار است -آما سیکس می با مدداد- با دشاه فرمود که است سیدولت من می واقع کراین مبلغ ننوار زانی کنمه خو درا محروم ساختی ومرااز سخاوت با ز دانستی-آل مرد- تبضر کے درآ مد کہ ایسے ملک من خطاکر دم سلطان اذكرم نكزر ديسلطان فرمود توسفله ولالقي عقوبت نير قابل عطيت بمخودرا زيال دادي وبم مرازيان من أنست كراكرا بمقدارمال بونجنيدم درسخاوت علم شدسف وتاا نقراض اودارصيت كرم و

مروت من ماقی ما نرسے وزیان توایی ست کداز خیدیں مال محروم شری اکنون صدینرار درم که خود مرال قرار دادی لبستان و دیگری کس ماچنیس خاکی مکن یاشنوی

سفلهٔ نخواېردگرے رائجام نخس نگذارد گلے را بېرجام سفله سیدرد بورد د د بد بنسا د السباه برسر برسفایا د

(9)

آورده اندکدروزے سیے از امراہیش بادشاہ الیتا دہ ابور شاہ باودر بہتے مشاورت می فرمود قضا راکز دمے در پیرا بهن افتاد بودوساعتے امیررا می کرنگ ونیش زہر آلود خود ضرر می رسانید افتیکہ نیش وے از کار بہفا دوہر زہرے کہ داست بجار بردس المبیر مطلقاً درال مشاورت قطع سخن نکردو تغیرے درو ظاہر نشدہ خنش از قانون عقل وقاعدہ حکمت انحرات نیافت تا بخا تہ آمدوال کردم راانها مہ ہیرول کر درایں تبریبا دشاہ رسید تیجب و تحیر کشت روز دیگر کہ امیر بھا زمت آمد

شلطان فرموده كه دفع ضرراز گفس واجب است ترج ادير فرآزار عقرب را ازخو د مندنساختي جواب دادكه من آل نبم كه شرب مكاملة تو باد شاسيم رانسبب الم زم ركر دم قطع كنم واگرام وز در نرم محلس

بنیش که دے صبرتوانم کردفردا درمعرکه رزم برتیج زمراب داده دسمن حيگو ندصبر لوانم كرد-با د شاهٔ را ايسځن نوس آيد د مرسّيّ اورا باند گرداتیدویدال مقدای صبر که کرده بمراد و مقصد در رسید- سه نخوابهم ازمبركويت بصدحندس جفارفتن

نشايدستيرمردان رابهرزهم زجارفنن،

ز ۱۰) ورے نز دیک ار خلفار فتم اورا دیدم ترخت نیشت الدُّخْمِناً نز دیک وے قرار گرفت مراکفت وانی این فتر ما نرم وتفتم أكر خلاف المرتم عقوبت كند- والرجرات نمايم شايدغيرت أورانرال دار د كهرنجاً نديس آسيس دخترنها دم و بردانشتم وسراسين خود را اوسه دادم - صليفه راال ا دب خوس آمد-گفت گارخلا*ت این می کر*دی از نعمتِ حیات می ما ندی لیسرمرا ده منزار دینارانعام کرد-من مبست کرائذ آل که از ال ورطهٔ خلاصی فیشهٔ بردم بمدرا صدقه وا دم ـ

أ درده اندكه نواحه فلاع داستت كافي خردمند و درس بآن غلام

بهاغ دفت دوراتنائے تماشائے باغ بد بالیزے دسید وخیائے
بازکردہ برست غلام داوکہ بخور فلام پوست بازگردہ برغبت تمانماول
نمود جنانچ تواجر ہوس کرد مقدارے از ال طلبینیا بخور دہمیں کہ بینبدلنا اللح بود کفت اے فلام خیارے بدین لخی چگوند بدن طعی فوری سالخ بود کفت اے فلام خیارے بدین داردست تولیسیا رح ب و گفت اے فواجہ این خیار تو بمین دادی داردست تولیسیا رح ب و سنیریں خردہ ام شرم دائشتم کہ بیالے تھے ترش کنم سه از دست توسٹر میت سنیریں جن بینسیدم باک نباشد میں سنر میں اواکردی ترا کو اجرافی شرا اور کی ترا میں کرد دانعام کیسیار فرمود۔

## مشقى سوالات

(۱) ايام جابليت كراگريندوجها ؟

(۷) دختر جگونه دانست که با دشاه نیت طلم کرده است ؟ (۳) ۱ حوال خواب سبکتگین را لبفارسی خود بیان کنید-

« من عليظ م وول الرشيدكرور ع الوالسس سكاريد-

( ۵ ) کا بیت امیرے که کرنومے اورا می گزید واویهال طور مینی یا دشاہ در محاورت مشغول بزرلیدید-

(4) امام مُحرَّسْ ببانی کربودند ؟ بارول الرسیدالیشان راچرا تعظیم کردند ؟ در در ترجمه کنید د- (4) بارو در ترجمه کنید د-

(١) آورد داندگرچول آدازهٔ جوانمردی ٠٠٠٠٠٠٠ برزبان رانگ

(٨) جموع عربي بوليد.

ا قل مجلس - او کی - اعلی - اسفل رغرمیت - قبیله - نوع یشفقنت انسان مهم مقصد - فلیفه - ویناد - حال -

# انتحاب سارر نام الطامي

# درخرباري تعالى

زما فدست آيد خدا في تراست فداياجهال يادشابى تراست ىېمەنلىيتىنداسىنى توتى بناهِ بلن ي وليستى توتى توئى أفرنينده برجيست بهمه آفريدست بالاوليست ز دانش قلم ران براوح فاک تو ئى برترين دائش أموزياك خرد دا دىرتو گواپىي نخست یوش جنت برفگرائی درست چراغ بدایت توبرکردهٔ خردراتو روستس بصركر د ة گرُم اے روش ترازا قاب تونی کا فریدی زیکِ قطره آب زمیں تارود تا نگونی سیار نه بارو ہوا تا نگوئی سب ار

برون زائکریاری گرے نواستی بهان را برین فویی آراستی مرشتی باندازه در یک و گر زگرمی و *سرد*ی وازخشک و تر که بیزال نیا ر دخود در شار یناں بیکٹیدی ولیستی ٹنگار پنال بستی این طاق نیلو فری كرا ندليشدرا نيست زويرتري ندا ند كه چ ل كر دى آغازشان اہندس کیے جوید از دازشاں بهرجيرا فريدي وكسبتي طراز ہمال گردش الخبسم وآسال بنال آفریدی زمین و زمال لەخدانكە آندلىپ گر د دىلند سرخود بروگ نا در د زین کمنار ارداً فرنبیش تولودی فدائے ناشد مريم تو ياستي بجائے زگروندگی و در در گاه کو پال نظر خسانی ازرا و تو ے کر تو گردد بندی کرائے به افکندن کس نیفتد زیا سے به با مردی کس بگر د دلبن. نسئ راكه قهرتو ازمسىر فكند تونی یا وری ده تونی دمستگه مذبر دمستم ونسر مال يذبير هركب تودادي ضعيفي وزور . بات مل ست وگریه مور وبنرد فرستتي زنفدميه ماك زمورے بیا اسے بر آری ہلاک غور درکیشهٔ مغر نمرود را پردادی ازربگذر دود را بمرغال تنني فيل و اصحابينيل او دارستگر و تمن آری رحیل

گه آری فلیلے زیت خسائہ سمکی اسٹنا ٹی رہیگا تُہ كث يد زيان جز برنسليم تو كرا زهرة التكداز بيم تو تو دا دی دل روشن حان باک مرا درغبارجنن شيبه ه فاک الرا او ده گردیم اندلیت نمیست کرمجز گردره خاک را پیشنیست راین خاک روازگنّه تافع به آمرزمش تو که ره یافتے كناهمن ازمائدك ورشمار ترا نام کے بودے آمرزگار توبريا دى ازبرجيه دارم بيا و سنب ورورو درستام و دربامرا برتسبيخ المت مشتاب لأورم جِواةِ ل سِنْبُ ابِنَاكُ قُوالِ مِنْ تراجوانم ورنزم از ديده آب يو در تيم ستب سر بر أرم زغواب بمدرور ناستب ينابيم بهرتست د گربایدا دست را مهم به کست کن شرمسارم در آل داوری چوخواهم ز توروزشپ کیا و ری چنال دارم اے داور کا دساز لزیں بانیازاں شوم نے نیاز برمستند وهٔ کزر و سب رگی کندیو ل تو نی را ریب ندگی دران عالم آزادگردورریخ زمن دلوردا دیده برودفت دریں عالم آیا د گرووز گنج زنواسيخ وارمن الموحستن بمن داو کے دستیازی کت پونام نوام جان نوازی کند أراسوده ورنالوال ميزيم چنال کا فریدی جنال می زیم

الميدم حيال است زال ياركاه كەخرم دل أيم بو آيم به تو جومن رفتم اين دوستان من اند چنال گرم کس عزم رایم برتو ميمريال تابردر يامن اند أحيثم كوش ست دكر دست ومائ زمن بازمانند یک باے إزس درميا دم نهى دامني كنم زين خهرا ول خوليق خوش مكن تخو المستس من حكمكش توگفتی هرا تکس که درایخ و ماب دُعالَ لُنْدُمَن كُمْ مُصْتِحا بِ درس عاجري ول نخوا ہم نزا مرا کا ربا بندگي گرد ن سيت چوعا جرته رباستنده والم نرا بلے کارتوبندہ پروردن سیت دوگارست باسنه د فرخندگی خداوندی از تو تر ماست دگی شكسته حيال كسنته إمي بلكه خور و كه أيا دىم راسمى باوبرو دگریشکنی موسیاتی وہی ڪسته ريائي ورسي المرابيز تارِن لن سنا دېرمن ول رسمنال كشكرم رسال الول الكبركيج تم صبوری ده انگاه ریخ بلإستے كم باشم ورال ما صبور بمركومشه كاننم تناخو المنست بهرجاكه بإستم خدا دا تمرت

زمن مامشعل كشال دور دار چوکردی جراغ مرا نور دار بدرگاه تو رومساه آمدم عقوست مكن عذره خواه آمدم یا ہ مراہم تو گر دال مسید مگر دانم از درگهت نااممیه ر يه نيروك تويك بيك زنده ايم فنعرا ونديائي وماسبت ده انيم راار دارم المصلحت نواومن كه بالشدسوني مصلحت را ومن رسي ميشم أدركه الخبام كار تو ذنشنور ہتی ومن رمستنگار مكن تا اميدم رورگاه خو*ليش*س ميدم تؤميست زاندازه ميتس مكوكن وكروار نود كار من مكن كاريامن چوكر دارمن ظامی در ال بارگاهِ رسن بیم سارد بجز مصطفى را سفير فرمستادهٔ خاص برورد گار گرا می تراز آدمی زا دگا پ حرال مايه ترتاج آزادگال

ران ما بيسر مان اراده المست به آدائش مام اونقش بست به آدائش مام اونقش بست جراغ که در از می ساز از می ساز از می ساز از می ساز از می می از مین به و ست فعال دارعالم سید اسپید شفاعت کن روزیم وامید درخت سهی سرو در باغ شرع زینی ما اسل آسان به فرع

جرائے کہ نااونیفروخت نور، نرشنی جمال روشنی بودوور، ستوں شاخر دمنداز لبنت او میز بطشت کش گشت او گشت و خراج آورش حاکم روم دیسے خراجش فرستا دکسری وسک فراخی بدودعوت تنگ را گواہی براعجاز اوسنگ یا فراخی بدودعوت تنگ را گلامی خردیا دشاہی فردسشس نہی دست سلطان شینہ پوش فراخی بیشوٹ فرستا دگاں نیریندہ عذر اقست دگان

زہے بیشوئے فرستادگاں بیریندہ عدر افت دکا ن توئی قفل گنجنیہ ہا راکلی درنیک دیدکردہ سر ما پدیر من از کمترین امتاں فاک تو یدیں لاغری صید فتر اک تو نظاتی کہ درگنج مت دستہر بیند میا دازم لام تو نابہر وند

#### مثقى سُوالات

(۱) نشر کبنید: -(۱) فدایا جمال یا دشاهی . . . . . . . . گواهی نخست

دنب) أسيم فيال است زال . . . . . ووستان شمن المد

(ج) نظامی دران بارگان

( ۲ ) ترکیب توی بکنید:

<b>^4</b>
(†) پناه ملبندی کیسیتی انجیم ستی تونیٔ
دب) خِالُ بتی این طاق نیست زوبرتری
( ج ) کوکن چوکرداړ چوکر دارمن
< > من ازگمترین میرونزاک تو
رس ) مطلب ومشرح میگارید:-
(١) چِر شد محبت بر خدا تی
ر ب) کے راکہ تہرتو، مغر بمرودرا
م ) وعاسئے نظامی دا لغیارسی خود پؤلیسید

•

# أشحات برامرعطا ريمتالليلي

حدياري تحالي عزاسمه

ا مراسمه ا نکدایمال دا دست فاک را دا دازطو فال نجات ادنوع را استراسط کرد قوم عسا د را باخلیلش نا ررا گلزا رکر د کرد قوم او ط را زیر و تر بر بیشهٔ کارش کفاست مساخته نا قدراا زسنگ خارا برکت پد در کفت د اود آین موم کرد

حدیے عدم فدائے پاک را آنکہ درآ دم دمید اور وح را آنکہ فرمال کر دفہرش باد را آک فداوندسے کہ گام سحر اس فداوندسے کہ گام سحر سوے او خصے کہ بیراندائت آنکہ اعدارا بدریا درکشید چوں عابیت قادر قیوم کرد

شدمطیع خاتمش دایو و بری إسلهان وادطك وسروري هم زلولت لقمهٔ باحت دا د از تن صابر بجر مال قرت داد اں کیے راارہ برسر*ی کث*د دیگرے را تاج برسرمی تہد عالے را دروے وسرال سند أدست شلطال هرجي خوامرال كند نيست كسرا زهرة جول وحيا همت شلطانی مشتلم مرد را آن یکے راکنج ونعمت می و در دیگے رائے وز حمدت می دید دیگے۔ درصرت نالط ل دہد ال سے را زردوصد ہمسیاں د ہر ديكيك كرده وبإل از فاقد باز أل يجير تخنت باصرعم نزوناز دىگرى نفت مريمنه در تتور آل بیجی پوشیده سنجاب و سمور د نگرے را خاک خواری سبتہ کے الله ميكي بركب تركمخواب ولخ کس تنی ارد که انجاوم زند طرفة العينه جمال برهم مرزند بند گال را دولت وسنایی دار ا نکهٔ بامغ و بوا ما ہی د بہ طقل را در مهد گویا اوکست. بيدر فرزندسيدا اوكت ایں بجر می دگرے کے می کند مردة صدساله راح مي كت تخمرا رجم كنياطيس مى كند صافع كرطين سلاطيس مى كىن د اسمال راب ستول دارد گاه اززمین خشک رویا مد گپاه

قول اور الحن نے أوازنے

ہے کس در ملک اوانیا زنے

#### مناعات سجناب مجيب الدعوات

زار باگنهگاریم و تو آمرنگار برم برم ب اندازوب مدرده کم اخراز کرده بیشمال بود ایم به مقریفیش شیطال بانده ایم مافل از امرد توایی به مافل از امرد توایی بوده ایم با بحضور دل بمردم طاعت با محضور دل بمردم طاعت به تامیداز رشت شیطال بود با با میداز رشت شیطال بود با با میشاز را ای از می از

بادستابا جرم ما را در گزار ایم ما به کرده ایم ما به کرده ایم ما به کرده ایم ما به کرده ایم دائما درنس وعصیال بانده یم روزوشی ندرمعاصی بوده ایم به کرنست بر ما ساعت بر در آ مد سب در آمید از طفت نو بر در آ مد سب در آمید از طفت نو بر در آ مد سب در آمید از طفت نو بر در آ مد سب بایم بری افسان و مربیا داه من افسان و مربیا داه من بیم مدارم از گست میا بایم بری اندر آل دم کربدن جانم بری

#### دربیان سبب عانیت

مى تواند يافتن ورجارهميينر

عانیت داگر بخواہی کے عزیزِ

الميني ونعمت اندر خاندال نندرمستی و فراغیت بیدا زال چونکر بانعت ا مانے یا شدت عافیت را زوُنشانے ہاشدت با دل فارغ تو باستی تندرست ويگراز دنيانبا پدېرسچ قبست برمیا ور تا توانی کامِنقسس تانیفتی اے لیسر در دالفس أيريا أ در بولي تفسس را کم بدوده برما سے نفس را لفن وشيطان مي برندازره ترا تابندازنداندر حيب ترا لفس رامسرکومی دائم خوار دا د تالوانی دورش از مردار دار نفس بدرا بركه سيرش مي كند ددگنه کرون دلیهشمی کند

درمیواک اطلس و دریا میاش طالب ہر صورتِ زیبامباش زندگی می بایدت در ژنده سو ازموا بگذر خدا را سب ه شو يشربتج ازنامرا دى تۇششىكن فرقه لیشمیندرا بر دوست کن يأك سأز ازكينه أول سيندرا اسے کہ وربر می کئی کیشملینہ را رو بدر کن جا جهائے فاخریت گراهمی نواهی نفیب از آخرت ترک را حت گیراس آن موسے ب كلف باش ارائش مجسة زبريهلو حامه نوبت كومبكنس دربرت گو کسوت نیکومیا ش وزصفتهاس فداموصوف باش المحوصوفي درلباس صوف باش زانكه خشش عاقبت باليس بو د مروره را لوريا مت لين لود بركر ش اندليت نابود يست مردره را بود و نیاسو و نمیست در بیان آنکه آبرونه رمیزد دورباش ازبنج نصلت كيلير بآندرمزد أبروميت دركظب

دورباش از پنج فصلت کے نبیر آندریزد آبرومیت در نظر اولاً کم گوئی با مردم دروغ آبروغ آبرومیت در نظر خوخ اولاً کم گوئی با مردم دروغ ایمنزال آبروئ فودبریزد کی ال بین مردم برکدرا نبود ادب گربریزد آبرونه بود عجیب از سیکساران مباش اے نیک شو گرسکساری بریزد آبر وست از سیکساری بریزد آبر وست

اک پیر پا مهترال کمت رستیز وزحا قت آبروسے خود مریز اربیالم آبرو می با پیرت دا کا خلق نکو می با بیرت مرکز آبنگ سبکساری کند نرآبروئے خولیش بنراری کند برد دریش راست با مردم مگوی نانگرود آبرویت آب جوی از خلاف دارخیا نت باین دور تالود پیوسته در موی تو نور گریمی خوابی که گوین دریش نکو اے برادر پیچ کس را بد مگو

انبایشی در دران اندوه گین از صد در روزگار کسمیبی رس به در بران که ایر و بیضون بد

چین ازگویم بنشنوات ابل تمیز ری عن تافراید انبروسیت از سخسا گزین زانکه آب روی افزاید همی مسسمی ببینک آب روی افزاید همی نفر بود کا آبروئ خولینس راافزوده ماستود وزنجیلی بے خرد ملعول بود نش بود آبروئے اودرافزاکش لید وست تابروی خولینس بینی صوفیا

می فرزایر آبر واز پنج جیسنر در سخاوت کوش اگر داری عن مجرد باری ووفا داری گزیں هرکه او برخاق بخت پرهمسهی چول بجار تولیش حاضر بود و از سخاوت آبرفیستر ول مستود هرکه ابرخساق بخت اکتش بود باش دائم بر د بارو با وسن

سرغود إدوستان كتررسان تابما ندرا زت از دشمن نهال أنخيه نود نهناده بانتى بربر مرإر الكردى بين مردم سرمساله تا نه درّت پرده ات شخص دگر اے برا در بردة مردم مكرر تانبار دلیس کیٹیانیت با ر باہوائے دل مکن رہنا رکار نازيانت بإشديك خاجروراز دست كوته واروبهرجانب متاز ناشناسدد بگرے فت در توہم فدرمردم راشناس کے محترم ہرکرا قدرے نیاشد درجہاں زنده مشارش كبيست از مردكال کے تونگر سازوش مال جیساں ذقفاعت بركدرا نبود ننتال عفومين أروز جرمشس درگذر رعدوت خوایش مج ریا بی طفر نيزباش از رحمتث أميد وار دائما می باش از حق ترس کا ا إتراضع بأش ونوكن إا دب صبت بربهز گاران می طلب تَأْلَدُكُر دوور يَهْرُنا مِي توف مِنْ ردباری جھتے فید آزار ماش حرص وبغض وكبينه زهبر فأنل اندع مبروعلم وحلم تریاق دل اند ابوتریاق امد دانا یان د حصر قاتل اندائے خواجہ نا دال وزہر ردم ازتریاق می یا برنجات فودكس اززمرك بالمرسات دربروس ووستال كبشا دن ات فخر جار کاریانان دا دن است خولیش داکمترزهبرنا دان مشهر رُّچُه دانا باشي وابل بهنسر

#### دربیان صفت زندگانی

مردراننوت بدگر د دیدید ناخوشی درزندگانی اسے ولید مرده می دانش که نبود زنده او أنكذنبو دمرا در افعسل نكح مى نمايد رابيت انظليت نبور مركه كويرعيب تو اندر حُفنور مشكرا ومي ما بيرا وردن تجليخ مرنزا ہرکس کہ باہث رہنمائے مرنو دمندان عسالم را شنا س صال تو درااز دوکس مینال مدار خلق فیکو، مشرم نیکو ترکیاس ار طبيب حادق واريارعار برمرا دنور مکن کاراے بیسر ماً صواب كاربيتى منبه بسر گرد او بیرگر مگر دساے بوشمند أمنيه ايذر مشرع باست ونا ليندأ برقيراكردست فت برتوحرام دوردار ار نو د که باستی نیک نام دل کشاده وار د تنگی کم نمای چو نکه روزی برتو بکشایه خداستے تابودنام تودرعس كمسخي تا رّه روی وخوش سخن<sup>یا</sup> ش ای انی چونکه وقت آیدنگر دوییش ولیس برخورانددہ مرگ کے بوالہوس تاتوانی کینه در سینه مدار دل رغل وغش مهیشه ماک دار ودل ببذبر رحمت جبّا برقولتس تكييكم كن فواجه بركرد أرفوتيت بهترين چنرے بران ظق كوست خلق محتن نيك را دارند دوست

زدفروتر باش دائم ملے خلفت کیں بود آرائش اِبل سلف آنکہ باشد درکف شہوت اسیر گرچ آزاداست اور ابندہ گیر گرقو بینی ناکسے را دستگاہ حاجت خود را از وہرگز مخواہ بر در ناکس میں مہرگز مبر ورب بینی ہم مہرس ازوے خیر تا قرانی کا برا بلہ را مسکاز کارفر مالٹ وسے کمتر نواز

#### دربان فرائر فدمت

نا تو انی اے پسر خدمت گزیں تامتو واسپ مرادت زمیز.بی فدمت اوگنبدگرد ال كند، بندة چې فدمنتِ مروال كند باستُدا زُرَآ فاتِ وُنسِيا درا ما ل بهرفدمت سركه برسب دميال ايزدش بإدولت وحرمت كند بركه بيش مالحال فدمت كند روز محشر بجياب وسيه عقاب فاد ما آرا بهست درمنت مآب عائے الیتاں درجهاں باشدرفیع فادمال بإشنداخوال راسقيع بهتراز صدعا بدومسك سثود گرمه خا دم عاصی مفلس او د اجرومزد صائمان متا نمال. ى د برهر فائے رامستا ل از درخت معسرفت یا بدیمر بهرخدمنت بهركه بربندد كمر هم تواب غاز یا نش می وست. هركه حادم مشد حنا کش می دہند

#### دربيان تغطيم فهمانان

مست مهال ازعطائ كردگا اع برا درمیهال رانیک دار بس گناً ومیزباں را می مرد ميهمال روزي بخود مي آورد باز داردمیهان از کنش، هركراجيار دارد دستنث تأبيابي عرزت اذرحال عزبيز اے براور دار مهاں راعزیر می کشایر ماب جنت را بر و مولننے کو دانشت مهماں را ٹکو ازدر و فدائد بم رسول ببركرا سترطيع أزمها ب ملول فوليش راشا نئسته رحمال كند بندة كوفدمت مهال كت ازضراالطات ب اندازهيد هرکه مهمال را بروی تازه دید "اگرانی بثودت از میها ل از تُحَلُّفُ دور ماش است ميزمان گربود کا فسسربرو در بازکن ميهال راا الاساليسرا عزازكن بهركه زو مهان شود باشدائیم بهست مهمال ازعطا بأستے كريم بول رسدمهان بردلش دردسد معرفت داری گره برزرمبند چوں رسرمهاں ازوینهان خيرد برخوان كيس مهان مشو كتوسيعي ورنيكنامي مي كنت ہرکہ مہمال راگرا می می کست ر پیش او می باید آور دن طعام هركه مهما نت سود ازخاص دعاً

آدمندت درابشت عدن فاخ عق دہرا ور از رحمت نامسے در دوعالم الزدش نورے دہر برسراقال یا بی تاج را كم كنشين در عمر مر فواتحبيل مى مشو د نان سنى نور وصفا درسي مردا رجول كركس مرد سقف دميرال راتوبر أستول ملك بهرجه بینی نیک بین دیژمبیس

ان بره برجالیان بهرخسدال باتن عورال كه تخت رجامئه ہرکہ تونے یاتن عورے دہر گربرآری حاجت محت اج را بركرا باشد بدولت مجنت بار فيرور ز دربنب ان و آمشكار اے لیسر ہرگر مخرر نان عبیل نام مسك جاربخ است وعن تا نتخوانندىن بخوان كسس مرد حیث منکی از خسیس دول مدار ركني نيرك توآل از فودسيس

### دربان نصام ونتائج دين ودبوي

تفس را بارخوسیاموراسه کیسر ببثيترا زشام خواب أيدحرام درميان أفأب وسايه فواب باشدت رفتن سفرتهنسا خطر

خواب کم کن اول روزاے لیسر آخرروزت نئو نبود معت م ال حكمت رائمي أيد صواب اے لیسر مرکز مرد شہنساسفر

انستناع علم كن زابل علوم دست رابرمن زدن بوسم الثوبتوم روز اگربینی توروی خود رواست تثب درآ ئىيەنظركردن قطاست مولف باید کهنزدیکت بود خا نه گرتهها و ناریکیت بو د ورمیان شان نیائی زیبنار عاريايان را چوبيني ورقطار روز وشب می باش دائم در دعا الافزايد قدروجابت راغدا رونکوئی کن تکوئی در نہاں تامتو دعمرت زیاده درجهان معصیت کم کن بعب لم زینهار تا نه کا بدر وزیت درر وزگار ايزدا ندرىذق اولقصال كت هركه رو درفسق و درعصیاں كند درسخن كذاب را نبو دفت روغ كمشودروزي زكفتار دروغ فواب کم کن باش بیداراے لیسر فالقه اردخوا ب لسيارات لبسر گریمی خواہی تو نعمت از فدائے ریزهٔ نان را میفگن زیر یائے فاک دوریهم من درزریه در ىشىپ مرن جاروپ بىرگرخانە د<sup>ى</sup> نعت ق براة مي گردد حرام گریخوانی باب و مامت را منام

روزیت کم گرددك درولیش گر بدا من اِک سازی روّنولش باشداندر الندنش نقصان وت دورکن ا زخانهٔ تارِ*عِن کی*وت خشاك لين نوليق را نازه مكن ، يرخ رابيرون اندازه ملن دربيان عمخوارى مردم

برمسر بالین تبمی رال گذر ازانکه میست این سنت خیرالبشر در مجالس فدمت اسحاب کن تا ترابیومسته حق دا ردعسه زیز عرش في ورجنيش آير آن زيال يوں منتبے را کسے گرياں کٺ مالک اندر دوزخش برياں کند بالزيا مرحنت والبسنته ادا ہرکہ اسرا رت کند خاش اے بیسر از بیناں کس دور می باش لے ابیسر ً تاغزیز دیگراں باشی توتنسینه برضعیفال گربه بخشائی رواست سکین زسیرتهائے خوب اولیاست برسرسيري مخورهسترطعسام تانهميرد دربدن فلبك فلام علت مردم زیرخواری . بو د خوردن پُرِخم بهمیا ری بو د ما ش دائم طافس فوت طال درتن ا و دل می مسیر د کام

"ما توانی تشنه راسیرا*پ کن* فاطرايتام را درياب نسيز يون سُتُود گُرُمان ينتي ناگسان أنكة خندا ندميت يمرخسته را درجوانی وارسیپران راعزینه آماشوردين توصافي عون نرلال ا آنکه ماشد دریتے قوت حرام ورسال انتها در بلایاری مخواه از بهیچ کسس از خدائے تولیشتی غافل میاش عانے گراپستایں جان میں میں بجينور ازوص برسوت مرو ا ئے بیبر کو دک نہ بازی مکن نفس بدرا در گننه پاری مره کها تهمت . بود آنخب مر د د نشخه داری از واین مبات در ره ونسق و بروا مرکب مت از چەل سفر در پیش دارى زادگیر جله رايون مهت بردوزخ گرز آلیشِے درسمیثیں داری کے فقیر عقبه درراه است بارت بس گران داری اندرسینی روزرسخیر اسيربراور بأس ورفرمان حق

آبانانی روز محت ورینراب تعققة بمائے یا فلق فلا سے تا دہندت طائے در دارالسلام بافقیرال روزوسٹ می دبرطعام بازيابي جنت والسعتررا در دوعالم را متش مختد فدای عفو کن حمب له گناه ما ہم منسب ما را غير تو ديگر كسير ببرجه حكم نست راك خرسنده كم کیں نصائح را بخواند او کسے

گرون از فکم خدایت برمتاب تابيا بي دربهشت مدن طائے شا داگرداری ورون خسته را ہرکہ اردایں تصبحت را کانے باللي رحب كن برماتهم عاجرتم وحربس كروم بس گریخوانی در میرانی مبنده ایم رحمت عق بإدبر حبان كسير

#### شقى سُوالات

(۱) مطلب وشرح بنوليسيد

(الفت) باوشاما جرم مارا درگزار . . . . . . نواهی لبرده ایم د مب برميا در تا تواني كام لفس . . . . . . . . . دليرش مي كند (ج) دور باش از پنج خصلت . . . . . . . . . . آبرو خود مزید (< ) الوانی کے کسپر خدمت گزیں ، ، ، ، ، ، ، ، دولت وحر کسکیند (٢) تليهات ديل رابفارسي تبكاريد:-

زائكه نبودج خدا فريا درمسس غافلانه درره باطل مباسس اليشيخبرت بركشاؤلب بدببن يندناصح را بحرًش جال مِتنو کار ماشیطان با نیازی مکن عمر سرباد ا زننب کا ری مده راه مي يهجونا بسينا مرد تربيسقفي بيستون ساكيابن نولبثتن راسخرة شيطان مساز عمر تو د را سرکب د که با د کیر طائيرنثنا دى نىيىت ىرحىدىن خطر تهيج خوفت نيست ازنارسعي مُكْذِرت بارت نسعتي ديكمال از خدایت نیست اسکان گریز تاباي جنت ورضوان حنا

طوفان نوع - قوم عا د- نارِفليل - قوم لوط - نا قدصائح - آبهن دا وُقو-فالتم سليمان عبرادي - مابى لونس آرهٔ ذكريا - مالک دورخ -دس و ما فيرت دوچارچيزمي توانديافت "تفقيل کدنيد-(۴) آبرواز بينغ چيزمي افزايد " آنهاراشرح دمهيد -د ۵) نشر کدنيد -

د العَتْ) غوابُ كن اول دوز . . . . . . . . . . . بايد كه نر و ويك لود

دديا) برسررالين سارال . . . . . . . . . جنت والسته را-

(١) تركيب توى كىنيد:-

(الفت) یا دست الم راجرم مارا در گزار الخ د دب) عافیت راگرنجوایی اے عزیز الخ

( ج ) برمیرالین بیارال گزرالخ

# التي بالوسال سعرى ماللطب

نفيحت كسي سود مندايد

یکے دیدم ازعرصت رودیار خاں ہول زاط ک برنش ست کر ترسیدتم یا کے رفتن برست نبیم کناں دست برلب گرفت کے سعدی مدا رانجہ دیدی شگفت

توبيم گردن از حسكم د اور مين فداليش نگهان و يا ور ملو د چوخسرو بينرمان اداور بو د

محانستَ چِ ل دوست داوڙا که در دست دهمن گزار د ترا

ره این ست روا نظر نقیت متاب بنه گام و کامیکه خواهی بیاب نصوری کبید مندآ پیشس که گفتا رستوری کبیند آیینس

بهرمرخین گفت نوشین روان نه وربند آساکش خواین باش چوآسایش خواش خوایمی ولیس مشبان خفته وگرگ درگرسفند که شاه از رعیت بود تا جسداند درخت کے بسر باشداز بیخ سخت درخت کے بسر باشداز بیخ سخت درخ بارسایان امپیرست و بیم د و بارسایان امپیرست و بیم د و بارسایان امپیرست و بیم کرنترسدکه در ملکیش آید کرد. ند

که ترسدکه در ملکش آید گرند درآل کشورآسودگی بینی نبیست وگریک سواره سمز نولیش گیر که دل تنگ بینی رعبت زشاه از ال کونتر سمد زو ا در تبرس کردارد دل ایل کشور خواب

مذركال رسندا ين عن را لفور

نیاساید اندر دیار توکس نیا پدینز دیک دانالیسند برویاس در ولیشس متاج دار رعیت چربنیند و سلطان درخت مکن تا توانی دل خلق رکیش اگر جادهٔ با پدت مستقیم، گرندکسالنش نیا پدلیسند دگر در سرشت فی این خوشیت دگر در سرشت فی این خوشیت فراخی در ان مرز وکشور مخواه فراخی در ان مرز وکشور مخواه زمت که بران د لا و دسترسس

دگرکشور آما دبیبند، نواب

خرایی وید تامی آید ز جو ر

شن پرم که دروقت نزع روال

به خاطرنهمدار در دلش بکش

رعيت نشايد بهبدا دگشت كه مرسلطنت را بنام ند ولهين مراعات دمبقال كن ازمبر نولش كمر دُ ورخوش دل كند كارمبين كزونكيونى دبيره بابثى كيب مروت نبارت بدی با کسے چوگردش گرفتند و ز د ال برنتیر جهنوش گفنت بإزار گان اسير میر مروان *تشکر حیر خیاز ن*ان يومردانگي آيدا زربيزيان درفير برستهروك كربدتبت منتنشكه ما زارگال رانجنت چو آوازة رسيم برلبشوند کے اسنجا دگر ہو شہنداں روند منكودار بازارگان ورسول نکو بایدت نام ونیکی قبول كه نام كوشال بعيا لم يرند بزرگال مسا فربجال ميرورند تنبر گرود آل ملكت عقريب كزوفاط أرزوه أيدغرنب كرسياح فلامب مام فكوست غربب أشناباش وساح دوئت

عربیب استنایا می دوست دوست کرسیاح طلاب نام موست نکو در استیب سنال برمدریاش نیر در ارضییف و مسافر موردی دوست که دستمن آوال بو دورزی دوست در میرکد نیایدز پر در و موسفر در میرکد نیایدز پر در و موسفر در میرکد نیایدز پر در و موسفر مین چوخد مست گرار میت گر در کهن حق سالیانش فرامش مکن

اگراورا هر دم دست قدرت به ترابرکرم هم خپال دست مهست

کا بیت

شنده کوممبشید فرخ سرخت بسرت می اسرت که براستگ ارشت بدین حشه چی مالیسے دم زدند بر فقند چی ن شهر بر بهم ار دند گرفیتی عب الم بمر دی و زور دسترس بر نیان نبر دیم با خود بنگور چی بر دستین با شدت دسترس مرسخالش کورا بهیں غصه بس عادو زنده سرگشد بیرا منت برازی ن اوگشد ورگرونت

مكاير ف

شیندم که دارائ فرخ تباد
دوال آمد شکله با فی بر بیش سنه سنه بر آور د تعلق رکیش دوال آمد شکل با فی بر بیش که در فانه با شدگل از فاریاک بر آور دی بر دوان بردل کم مکوشش که اسبان شهرورم بخرس در بیل کم مکوشش من انم که اسبان شهرورم بخرس در بیل مرغز از آورم مکل را دل دفته آمد کا کی بردی و گفت ای کوبرد ای کوبرد ای کوبرد و فت ای کوبرد و فرفش وگرند زه آور ده بو دم بخرش مرایا وری کرد فرخ فروشس وگرند زه آور ده بو دم بخرش مرایا وری کرد فرخ فروشس

ككهان مرع بخنديد وكفت تقييحت زبإرال نشايد نهفت نه تدبير ممودرائے تكوست که دستمن ندا نارشهنسته زدوست كهبركمترك رابداني كركبيت چنال ست در مهتری شرطمیت زخيل وجراكاه يركسيدة مرابار با درخفسر ديده نمی د آنیم از یَداندلیش باز كنوست ببهرآ مدم سميث باز كدابي برول آرم انصد ببزاد توائم من اسے مامور شهر مار توہم گار تولین داری بیا سے مراكله بانى تعقلست ورائ که تاربیرت و ازستان کم لود دران دار ملک ارخلل غماور مگيوال *برت کار خوا ب گا*ه ترکے کشیوی حالهٔ داونو ا ہ إكرداد فواسع برأر دفيروش ينال خسب كايد فغانت كوين كهر وركوى كن دورتست كينالد زظ لم كه در دورتست

ذیراً مدی سعب میا در سخن چوتینج برست ست فی خیل دان که در این درید دلیرا مدی سعب میا در سخن چوتینج برست ست فی خیل ن گواننج دانی که ی گفت به نه رسوت ستانی و نه عشوه ده زبال بندود فترز محمت بشوئے طبع بکسل و هرم خوابی بگوئے

خير ما فت گردن کشے درعواق کے می گفت مسکینے اززیرط اق لين أميد بروز نشتيال برار دل در د مندال برآور زبند که برگز نیا شد ولت در دمند

سريت في فاطبر داد نواه برانداز داولكت بادستاه غريب ازمرول كونبكر مابسوز كمتنؤا ندازيا وشه دا دخواست

كابت

خداوندگشتان نگه کرد و وید نه بامن کِه با نفس خود می کن به

ضعيفال سُلَفِن كَتِقتِ قوى

گدائے كەلبىتىت بغرز دوسے رکمن دستمن فولیشتن کهترس

كبيروليس أكدا وامنث

كەڭرىفگىندىت شوى شىرمسار

﴿ تُوسِم بردرے بہتی اُمید وار

توخفیة خنک در حرم نیم روز متانندهٔ واد اکس حداست

یکے برہبرشاخ وین می برید

بَلْقَاكُراين مرد بدمي كنند تقبعت نجات الرست اكرتبنوي كه فروا بدا وربر وخمروس

چو فواہی کہ فردابوے سکتے كرهي المجذر دبرتوايس لطنت مکن بنجبرا زنا توا نال بدار

که زرشت ست درستم آزادگال بیفادن از دست گفت دگال بزرگان روشندل نیک بخت بفرزانگی تاج بر دند و تخت بدنیا که رامتهال کج مرد دگرراست فواهی زستدی شنو

صفرت مبدت اوقات درولش راضي

که انمین ترا زماک در دلیش نمیت لكوماي ازسلطنت بيش فيست حيّ اين ست وصاحيد لا ريشينون معبكسارم دم مستبكتر روند ملک بم لقدر جمائے قور و ہتی دست تشویش نانے خورو ينال فرس تجنيبه كسلطان شام كُدَّارا چوحاصل منو دنانِ شام بمرگ این دواز سربدر می رود عم وست دمانی تبسر می رود چە آل راكەبرگردن أمدخراج چيه ال راكدېرسرنها دند تاج وكرتنگدستے بزندان در ست الرسرفرازك كبيوال برست نمى شايداز كمد كرشال شناخت درال دم کاجل برسرمبر دونات

د کا بیت

شنیدم که یک یار در دجسلهٔ سخن گفت با عابدے کلیے ب که من فر فرما ندہی داستیم سبسر سر کلا و مہی واستیم

میمهرم مدد کرد و نصرت <u>و فاق</u> سیبهرم مدد کرد و نصرت <u>و فاق</u> لمع کر دٰه بو دم که کر ما ک خورم لبن مینیهٔ غفلت ازگوشِ ہوش لەناكە ئورندلرما<u>ل مىس</u>ىرم كەازمردگال يندىت آيدىگوش

یکے بیند می داد فرزند را مکن عور مرخر د گال کے لیسر کہ یک روزت افتد نررگے لیسر نمی ترسی اے کودک کم خرد کے کدروزے ملینگیت برہم ورد بخروی درم زور سر ننچه لوًد بخوردم سیح مشت زور آورال د ل زیر دستال رس رنخه او د مذكرهم وكرزور مرلاغران

الاتا بغفلت مذهبی که نوم حرام است برحیتم سالار قوم غم زیر درستال مخور زینهار بترس از زیر درستی روزگار ليحت كه خالى بو دازغرض هي داروكي تلخ است وفع مرفر

لفنار زدنیادفاداری امینسیت جمال لے لیپر ملکط میدا منبر بادر نفی سحرگاه وشام باخرندیدی کدبر با درفت کست زین میال گوی دولت ربود محمر کد دربند آسالین حسّان بود بحاد آمد آنها که مردامشتند مرد آور بدند و بگذاشتند محکا بیت

حکا بیت چنین گفت سوریدهٔ در عجم کیسری کران وارث ملاجم اگر ملک رجم بهاندے و بخت تراج ل ملیر شرب تاج و تخت اگر گئج قاروں مدرست و ری

## مشقى سوالات

(۱) ترکیب تخی بمیند: -د الان می مکرد. دانده می سالن

( الفن) سيكے ديدم ازعرصهُ رود بار الخ ( ب) شنيدم كه دارات فرخ تيارالخ ( ج ) توكربشنوی نالهٔ داد نواه الخ ( ح ) سيكے برسرشاخ دين مي ريد الخ ( ۲ ) مطلب وشرح بنگاريد: -

( الف ) سيح ديدم ازعرصُه رود بار ..... مكمبال ديا دراود د ب اشنیدم که مبتیار فرخ سرست . . . . . . . گشته در گر دنت (ج) توك بشنوى ناكر دا دخواه . . . . . . . كسك يروريد ( < ) مگوجا ہے ارسلطنت مین نسیت . . . . . . . للخ است فع مرفز دس تترکتید:۔

(الف) شنیدم که در دقت نزع روان ، ، ، ، ، گرگ درگوسفند د ب) خیریا نت گرون کشے درعراق . . . . . . . . گو بگرما بشور

(ج) ييح ميندى داد فرزندرا. . . . . . . . . وگرزورمرلاغرال رمه<sub>) محکا</sub>یت دارا دسشبال بعبارت نورتان بنولیه

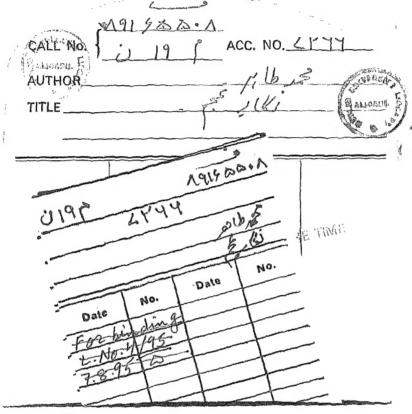
(۵) کھایت کلہ وعایدرا بیکارید





لادرام پرشاد ایندسنس به سیارز، سنری مندی آگره نے مندرجه دل ھارکہ آ میں طالب علموں کے استفادہ کے واسطے شائع کی ہیں۔ بیرجار واکتابیں مولنا سياب أكبر آبادي ي مرتب ي بهوني بن - اورطلياس كي استعدادا ير نظر آهكر صاف وساده زبان من مي كني بن - ان كما بول كي ايك خصويت يه بھی کہ ہے کہ تام واقعات وحالات قفتہ یا مکالمہ کی صورت میں بیان کھے سی ماکه طالب علموں کے واسطے ان کا مطالعہ دیسی کا موجب ہو۔ ا د في مو تي حصيتُه اوّل . ركعيب غلاق منتيه خيز نفضر معول كامجموم ومرك حصرة ووم اسي قصول كيسرائيدس صحت كعام العول بان كُنُ كُنُ بين -حصريسوم اسس الورائ غار، تارا كرهم كا قامه، شالا أ ماغ لورب كے بہاڑ وغيرہ كے مارنجي حالات ا ورقدا في مناظرو عيره كا ذكر - ج-أَيْم - ا س بندوستان اور دوسر سے مُلک کے بق سربر أورده اشخاص، مثلاً كوسايس ی دائں۔مٹرنگور "السّاتی وغیرہ کے سوائح حیات درج ہیں۔ يه جيارو لكابي كواون سائر بربي اورمرايك كي فنيت ٨ر- ١٠٠٠ الدماليُّ در ما من كاليد







## MAULANA AZAD LIBRARY

ALIGARH MUSLIM UNIVERSITY

PERSIAN SECTION

RULES :-

1. The book must be returned on the date stamped above.

 A fine of Re. 1-00 per volume per day shall be charged for text-book and 10 Paise per volume per day for general books kept over-due.